



اقتصاد بزبان ساده

برای کارگران



انتشارات کار

تهران، درو بروی دانشگاه خیابان فروردین

۵۰ سال

E-3

17

596

اقتصاد بزبان ساده

برای کارمندان

www.iran-archive.com

تقدیم به:
هوشنگ ترگل، اسکندر صادقی نژاد و حسن نوروزی
پیشگامان جنبش نوین کارگری ایران.

انتشارات کار - خیابان انقلاب - خیابان فروردین

* نام کتاب: اقتصاد بزبان ساده برای کارگران

* چاپ اول: اتحادیه کمونیستهای ایران

† چاپ سوم: آبان ۱۳۵۸

۵۰ ریال



پیشگفتار

برای دانستن اینکه سرمایه دار چگونه به کارگر اجحاف میکند و چگونه حق او را دائم غصب می‌نماید و در حقیقت مثل برده از او کار میکشد ولی ظاهراً " سهم و حق او را میدهد ، لازمست که درباره دستمزدی که کارگر میگیرد بدانیم : که دستمزدی که کارگر میگیرد از کجا آمده و روی چه حسابی باو پرداخت میشود . دستمزدها روی چه حسابی پرداخت میشود ؟ اگر از کارفرما و سرمایه دار و یا از طرفداران و پشتیبانان آنها مثل وزارت کار این سؤال را بپرسیم حتماً " میگویند : دستمزد مقدار پولی است که کارگر در مقابل کاری که کرده دریافت میکند ، یعنی یک چیزی داده و قیمتش را هم گرفته و دیگر جای اعتراض و نق زدن نیست ، خیلی

از مردم عادی هم همینطور فکر میکنند و اگر با انصاف باشند میگویند که سرمایه دارها و دولت باید کمی بیشتر بکارگران بدهند تا ظلمی بآنها نشود. حتی خیلی از کارگرها هم درست نمیدانند دستمزد چیست و روی چه حسابی مقدار معینی پول بعنوان حقوق بآنها داده میشود. کاری که میکنند چه ارزشی دارد و حقوق واقعیشان چقدر است. البته دیگر هر کارگری میداند که خوب شدن وضعیتشان، راحت زندگی کردن، لباس و غذای حسابی داشتن، دوا و درمان مناسب داشتن، و بالاخره خرج یک زندگانی که حق هر آدمی است با این دستمزدها درست نمیشود و هر چقدر هم سرمایه دار و صاحب کارخانه را بالاخره مجبور به اضافه دستمزد ناچیزی میکنند باز هم باگرانی و خرج زیاد زندگی به هیچ جایشان نمیرسد.

اگر ما جواب این سئوالها را بدانیم، اگر حقوق واقعی کارگرها را بدانیم چیست، اگر سرمایه دارها و پشتیبانان آنها یعنی وزارت کار و احزاب (وابسته به آنان) را بشناسیم، بقیه برادرها و خواهران کارگران را هم باین چیزها آگاه کنیم، با اتحاد و همکاری با یکدیگر میتوانیم نه تنها حقوقهای مانرا بالا ببریم، بلکه چنان کاری کنیم که دولت و دستگاهی از خودمان، از بقیه مردم زحمتکش سرکار بیاید. برای اینکار باید خیلی چیزها بدانیم، باید خیلی هشیار باشیم چون دولت و دستگاه فعلی که پشتیبان و پاسبان سرمایه دارها و زمیندارها و درباریهاست فقط با زور و اجبار کارگران و زحمتکشان دیگر از بین میرود. تازه کافی نیست که همه زحمتکشها و افراد انقلابی برپا خیزند تا رژیم ایران سرنگون گردد و حکومت حق بجایش نشیند، این کار احتیاج به یک سازمان رهبری کننده از کارگران دارد که در تاریخ آنرا حزب طبقه کارگر خوانده اند.

برای ایجاد این حزب طبقه کارگر که بدون آن انجام انقلاب
ایران میسر نیست می بایست کارگران آگاه و پیشرو با علم طبقه خود،
مارکسیسم - لنینیسم آشنا کردند . این مقاله و مقاله‌های بعدی کمکی
است به این آشنایی .

به امید بهروزی

قسمت اول؛

- ۱- مزد چیست؟
- ۲- کار اضافی ، محصول اضافی
- ۳- مزد : پوششی برای روابط استثماری
- ۴- اضافه کاری
- ۵- کارمزد
- ۶- طبقه کارگر و سرمایه داری
- ۷- کارگر و سرمایه

۱- مزد چیست؟

سرمایه داران ، وزارت کار ، و بقیه طرفداران آنها میگویند :
مزد پولی است که کارگر در مقابل کاری که انجام داده میگیرد اگر
مثلاً " ده ساعت کار کرده ، بجایش ده تومان هم گرفته ، سرمایه دار
هم میگوید که پول و سرمایه اش را راه انداخت ، محل کارخانه و
ماشینها را خریده ، هر روز مواد اولیه یعنی جنس به کارخانه میآورد ،
عده ای کارگر هم استخدام کرده پول آنها را میدهد . جنس که حاضر
شد ، کلی خرجهای دیگر برای بردنش به مغازه ها و غیره میکند و
بجایش پول میگیرد . برای هر چیزی که خریده و گرفته پول داده است
از جمله کاری که کارگرها در کارخانه کرده اند .

بنابراین بنظر میرسد که سرمایه دار چیزی بنام کار از کارگر دریافت میکند. مثل هر کالای دیگر آنرا میخرد و قیمتش را میدهد. البته در اینکه سرمایه دار چیزی را از کارگر میخرد شکی نیست اما این چیز، کار نیست. واقعیت این است که کارگر نیروی کار خود را می فروشد. مثلاً "هر روز ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت و یا حتی بیشتر نیروی جسمانی، عمر، گوشت و پوست و اعصاب خود را به سرمایه دار میفروشد. پول بابت این معامله را هم بعد از انجام معامله، بعد از فروش نیروی کار خود، پس از اینکه دو هفته یا یکماه کار کرده، سر دو هفته یا یک ماه دریافت میکند.

نیروی کار کارگر، یعنی نیروی جسمانی او، که در روز مثلاً "بمدت ۱۰ ساعت به سرمایه دار میفروشد باعث پیشبرد کار سرمایه دار و ساختن محصول برای او میشود. یعنی اگر سرمایه دار ماده اولیه مثلاً "چرم را میخرد و وارد کارخانه میکند و کفش ساخته، آنرا میفروشد، اینکار یعنی تغییر چرم به کفش را کارگر انجام میدهد یعنی تفاوت پول کفش و چرم را کارگر بوجود آورده است نه سرمایه دار. سرمایه دار فقط چون صاحب کارخانه است و دولت و وزارت کار و ژاندارمری و شهربانی طرفدارش هستند، تفاوت بین پول کفش و چرم را میگیرد. سرمایه دار با این پول چه میکند؟ مقداری از آنرا صرف خرجهای دیگری که کرده است میکند، مقداری از آنرا به کارگران میدهد یعنی مزد میدهد، و بقیه را برای خودش بر میدارد. این سهم سرمایه دار که برای خودش بر میدارد، سود خالص اوست.

پس چه شد؟ کارگر روزی ۱۰ ساعت کار کرده، عرق ریخته، عمر خودش را پای ماشینها تلف کرده، روزی ۱۰ - ۱۲ ساعت، خود را در کارگاه زندانی کرده، هزار خطر کار با ماشینها را داشته... جان

کنده و چرم را به کفش تبدیل کرده، از این ارزشی که تولید کرده و بوجود آورده تنها مقدار کمی از آن بخودش داده میشود. چرا؟ چون کارخانه مال سرمایه دار است چون دولت و شهربانی و وزارت کار و همه چیز طرفدار سرمایه دار است و بدون هیچ شرم و حیائی و بالعکس با کمال پرووئی هر روز این زورگوئی را ادامه میدهد.

از نظر سرمایه دار کارگر موجودی است که هر روز برای او ثروت تولید میکند. از نظر سرمایه دار فقط این مهم است که کارگر هر روز ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت پای ماشین در کارخانه و کارگاه جان بکند. پس باید آنقدر جان داشته باشد که هر روز بیاید و نیروی کار خود را بفروشد. پس کارگر باید لاقل زنده باشد و برای زندگی مقداری پول میخواهد. بنابراین سرمایه دار مجبور است به کارگر مزدهد تا کارگر بتواند برای او کار کند.

سرمایه دار چقدر مزد میدهد؟ همه کارگرها میدانند که وقتی در یک کارخانه یا کارگاه استخدام میشوند کسی از او نمی پرسد چقدر مزد میل داری بگیری، خرجت چقدر است، چقدر برای یک زندگی نسبتاً راحت در این دوره و زمان گرانی احتیاج داری؟، خیر، سرمایه دار باین کارها کاری ندارد. او میگوید: «مزد تو روزی ۱۰ تومان است می خواهی بخواه، نمی خواهی برو، کارگر فراوانست» پیزدها را سرمایه داران با دولت و وزارت کار که پشتیبان سرمایه دارند تعیین میکنند. از نظر سرمایه دار فقط این مهم است که کارگر آنقدر جان داشته باشد که هر روز بیاید و نیروی کار خود را بفروشد. پس سرمایه دار که هر چه به کارگر کمتر بدهد بنفع خودش است آنقدر باو مزد میدهد که برای زنده مانده و زندگی فقط بخور نمیری بزور کافی باشد. لازم نیست کارگر خانه داشته باشد، یک آلونک برایش کافی است، لباس

خوب داشته باشد ، لباسی که فقط با آن بتواند در خیابان راه برود و بکارخانه بیاید کافی است ، لازم نیست غذای خوب بخورد همینقدر که جان کافی برای کار کردن داشته باشد کافی است ، همینقدر که زن و بچه یامادر و پدرش را بتواند زنده نگاه دارد کافی است . پس فقط آنقدر پول بکارگر میدهد که برای چنین زندگی کافی باشد . یعنی آنقدر که نیروی کارش ، آن چیزی که سرمایه دار بآن احتیاج دارد باقی بماند و قابل استفاده باشد . پس مزد کارگر آن اندازه است که برای تولید دوباره نیروی کار که هر روز کارگر در موقع کار از دست میدهد کافی باشد . بزندگی خودمان که نگاه کنیم همینطور است . تمام زندگیمان و عمرمان ، شب و روزمان صرف کار کردن برای سرمایه دار است . لباس و غذا و وضع زن و بچه و چند سرعائله در فقر و فلاکت میگذرد اما هر روز بسر کار میرویم و نیروی کار خود را می فروشیم .

۲- کار اضافی ، محصول اضافی :

یک کارخانه کفش سازی را نگاه کنیم که مثلاً " ۱۰۰ نفر کارگر دارد . هر روز مقداری چرم و نخ و لاستیک و غیره یعنی مواد اولیه کفش وارد کارگاه میشود ، کارگرها با ماشین و دست روی آن کار میکنند و از این مقدار چرم در روز تعدادی کفش میسازند . پس از آنکه سرمایه دار کفش ها را در بازار فروخت و خرج مواد اولیه یعنی چرم و نخ و لاستیک و بقیه خرجها یعنی استهلاک ماشین و کارخانه و غیره را که به نسبت تولید یکروز کارخانه اتفاق افتاده ، کم کرده آنچه باقی می ماند محصول کار کارگران این کارخانه کفش سازی است . این مقدار ثروتی است که کارگران در یک روز تولید کرده اند . اما از این مبلغ تنها بخشی از

آن به کارگر بصورت مزد یکروز داده میشود یعنی فقط مقداری از حق واقعی کارگر باو داده میشود. بقیه سهم سرمایه دار میشود. درست مثل این می ماند که هر کارگر از ۱۰ ساعت کار مثلا " ۵ ساعتش را برای خود و ۵ ساعت را مجانی برای سرمایه دار کار کرده باشد. ۵ ساعت اول را لازم بوده کار کند تا باندازه مزدش ثروت بسازد، تولید کند، و ۵ ساعت بعدی را برای پر کردن جیب سرمایه دار کار کرده، این ۵ ساعت اضافی، کار اضافی است که بغلت روابط سرمایه داری، کارگر مجبور است انجام دهد، زحمت بکشد و مورد استثمار سرمایه دار واقع شود. مقدار محصولی که کارگران در این مدت اضافی، تولید کرده اند، محصول اضافی است که بخاطر وجود روابط استثماراری (بهره کشی) ظالمانه در کارخانه، یعنی روابط سرمایه داری، بدست آمده است.

بنابراین هر کارگر در روز مقداری از مدت را برای خودش کار میکند که این کار را کار لازم میگویند و بقیه مدت را مجانی و محض وجود روابط استثماراری سرمایه داری برای سرمایه دار کار میکند، این کار را کار اضافی میگویند. پس هر چه سهم کار اضافه از مدت کار بیشتر باشد یعنی سهم کار لازم کمتر است چون:

$$\text{مدت کار روزانه} = \text{مدت کار اضافی} + \text{مدت کار لازم}$$

سرمایه دار سعی میکند که مدت کار اضافی را بیشتر کند، یعنی کارگر را مجبور کند که هر چه بیشتر مجانا " برای سرمایه دار کار کند. برای همین است که سرمایه دار دائما " یا مدت کار روزانه و ماهانه را بیشتر میکند، یعنی کارگر را وامیدارد در روز بیشتر کار کند و هم مجبور میکند کارگر تندتر کار کند تا در زمان معین بیشتر جنس تولید کند.

۳ - مزد ، پوششی برای روابط استثماری :

اگر هر روز وقتی کارگر ۵ ساعت اولیه را کار کرد ، وقت نهار سرمایه‌دار می‌آمد حقوق یک روز او را میداد و بعد میگفت بعد از ظهر را مجانی برای من مجبوری کار کنی آنوقت فرق بین کار لازم و کار اضافی خیلی خوب معلوم میشد . آنوقت دیگر کارگرها روابط استثماری را نه تنها حس میکردند بلکه منشاء آنرا هم میدانستند . ولی اینطور نیست ، حقوق را هر دو هفته یکبار یا سه ماه میدهند ، بعد از اینکه کار تمام شده است . تازه آنرا هم با زور و هزار منت میدهند . اگر کارگر به کمی حقوق اعتراض کند تهدید به اخراج و ندادن حقوق میکنند . سرمایه‌دار هم دائم از زیادی حقوق کارگرها نق میزند و چنان رفتار میکند که انگار لطف کرده که کارگرها را استخدام کرده و ثواب کرده که به عده‌ای کار داده است . درست مثل اینکه این کارگرها هستند که طفیلی او هستند و نه برعکس . وزارت کار هم در برنامه رادیویی اش دائما " همین را میگوید که کارگر و سرمایه‌دار باید باهم دوست باشند ، کارگر سرمایه‌دار را احترام بگذارد و دوست بدارد . سرمایه‌دار هم به کارگر ترحم کند . میگوید : کارگر فرزند و صاحبکار پدر اوست . حتی بعضی از آخوندها هم که از سرمایه‌دارها و دولت مواجب میگیرند بالای منبر از کرامات و کارهای خیر سرمایه‌دارها و دولت موعظه میکنند و بکارگرها میگویند : ممنون دولت و سرمایه‌دار باشید که شما را استخدام کرده و یک لقمه نان بشما داده است . همه این حرفهای مزخرف و غلط برای قایم کردن واقعیت استثمار کارگر توسط سرمایه‌داران است . همه این تبلیغات هدفشان اینست که کارگر را گول بزند و خام کند . روابط استثماری و برده‌واری

سرمایه داری را که در مزدها پنهان شده اند رنگ و روغن بزند، کارگر را از حقوق و وظیفه خودش غافل کند، کارگرها را بجان هم بیاندازد، به رقابت با یکدیگر مجبور کند، مطیع سرمایه دار و دولت و وزارت کار کند، در این وسط سرمایه دار و دولت از آب گل آلود ماهی بگیرند. باید همه کارگران را از این تبلیغات مسموم آگاه کرد که مبادا گول آنها بخورند، باید سرمایه دار و روابط سرمایه داری را به آنها شناساند.

سرمایه دار وقتی هر دو هفته یکبار یا سر ماه حقوق میدهد، میگوید این حقوق کار توست. بنظر میرسد که این مزد در مقابل یکماه کار است، کار لازم و کار اضافی و روابط استثماری سرمایه داری را پنهان میکند. در زمان قدیم، وقتی ثروتمندان برده داشتند به برده هایشان مزد نمیدادند، برده ها جز و دارائی ثروتمندان بودند و برای آن ها کار میکردند. ثروتمندان غذا و لباس و جای خواب به آنها میدادند و در عوض از آنها کار میکشیدند. آنموقع همه میدانستند که برده استثمار میشود، مجانی و بزور برای برده دار کار میکند. روابط استثماری برده داری خیلی خوب معلوم بود. اما در سرمایه داری چون کارگر مزد میگیرد و در ضمن ملک کسی نیست، انگار که استثمار نمیشود، در حالیکه کارگر هم از وقتیکه اجیر سرمایه دار شد، مجبور است برای او مجانی کار کند، و مورد استثمار وی قرار گیرد. چون خودش هیچ چیز جز نیروی کار ندارد، اما سرمایه دار همه چیز دارد، کارخانه، ماشین یعنی ابزار تولید، وسائلی که باید با آن محصول ساخت، و از همه مهمتر دولت را دارد. دولت طرفدار سرمایه دار است... یعنی وزارت حيله گر کار، شهربانی ژاندارمری پشتیبان سرمایه دارند. بنابراین لازم است به کارگرهای دیگر، مزد

وروابط استثماری سرمایه‌داری قایم شده در آن، سرمایه‌دار و پشتیبانان او، یعنی دولت (وزارت کار، شهربانی) و بقیه را شناساند.

سئوالات:

- ۱- فرق بین کار و نیروی کار چیست؟
 - ۲- کارگر مزد را در مقابل دادن چه چیزی به سرمایه‌دار میگیرد؟
 - ۳- سرمایه‌دار مقدار مزد را روی چه حسابی به کارگر میدهد؟
 - ۴- کار اضافی و کار لازم و محصول اضافی چیست؟
 - ۵- روابط استثماری یعنی چه؟
 - ۶- چگونه مزد روابط استثماری را قایم میکند؟
-

۴- اضافه‌کاری:

علاوه بر آنچه که درباره مزد و حقایقی که زیر آن قایم شده است گفتیم، مزد در روابط سرمایه‌داری بهانه خوبی برای استعمار بیشتر کارگر از راههای دیگر میباشد. مثلاً "در بعضی کارخانه‌ها و کارگاهها سرمایه‌دار به کارگر میگوید: اگر در روز چند ساعت بیشتر کار کنی و یا روزهای جمعه را هم کار کنی در ماه حقوقت بیشتر خواهد بود. کارگر هم که در فقر و فلاکت زندگی میکند و هشت‌اش گرو نه‌اش می‌باشد این شرط را قبول میکند و سرمایه‌دار با هزار منت برای کار در روزهای جمعه و یا چند ساعت بیشتر در روز طبق قرارداد سابق، یعنی حقوق

روزانه برای جمعه ها و مقداری از حقوق روزانه برای چند ساعت کار به کارگر میدهد . بنظر میرسد که فرقی در اصل موضوع نکرده است و کارگر مانند سابق و بقدر سابق استثمار میشود . ولی واقعیت این است که کارگر بیشتر از سابق استثمار میشود . چرا ؟ چون کارگر نیروی کار خود را میفروشد و نه کار خود را . یعنی کارگر جان و قوه خود را برای مدتی به سرمایه دار میفروشد . کار ۱۲ ساعته در روز خیلی بیشتر از کار ۸ ساعته و ۱۰ ساعته خسته میکند ، کارگر بیشتر جان می کند ، عمرش زودتر تلف میشود ، قوه اش زودتر تحلیل میرود . ساعتهای آخر کار که خیلی خسته کننده اند زودتر از ساعتهای اول کار کارگر را فرسوده میکنند . وقتی ساعتهای آخر کار اضافه شد یعنی اضافه کار کنیم ، خیلی زودتر فرسوده و خسته میشویم برای آنکه بقدر ساعتهای اولیه کار کنیم باید جان بیشتر بکنیم یعنی نیروی کار بیشتری بدهیم ، زور بیشتری بزنیم . بنابراین ارزش کارمان بیشتر است ، باید مزد بیشتر برای هر ساعت بگیریم ، چون ما نیروی کار یعنی قوه مان را میفروشیم و نه کارمان را . اما سرمایه دار باین توجه ندارد . مثلا " در تابستان که روزها بلندتر است سرمایه دار میگوید : اگر سابق ۱۰ ساعت کار میکردی و روزی ۱۰ تومان میگرفتی حالا ۱۲ ساعت کار کن و ۱۲ تومان بگیر . در حالیکه ۲ ساعت کار بیشتر در تابستان به اندازه ۴ ساعت معمولی بیشتر خسته میکند و نیروی کار میبرد و چون ما نیروی کارمان را میفروشیم لااقل باید برای ۴ ساعت معمولی اضافه بگیریم و نه ۲ ساعت . ولی سرمایه دار با حقه بازی و بکمک مزد که روابط استثمار در آن قائم شده است ، کارگر را باز هم بیشتر میدوشد . حالا معلوم میشود که در کارخانه و کارگاههای زیادی که برای اضافی کاری حتی مزد معمولی را هم اضافه نمیکنند و یا به نسبت نصف مزد معمولی

یعنی اگر بطور معمول برای ۱۰ ساعت کار ۱۰ تومان میدهند برای ۱۲ ساعت کار ۱۱ تومان میدهند، اندازه استثمار و درجه آن چقدر است. مزد معمولی روزانه ایکه برای کار در روزهای جمعه داده میشود هم همینطور است. کارگر که در روزهای جمعه هم کار میکند در هفته بیشتر نیروی کار خود را میفروشد و بنابراین نه تنها باید مزد بیشتری به نسبت سابق (یعنی مزد روز جمعه) را هم دریافت کند، بلکه چون حالا در هفته بیشتر جان میکند، قوه اش در هفته زودتر تحلیل میرود، عمرش زودتر از سابق تمام میشود، و سریعتر پیر میشود برای هر روز کار باید پول بیشتری بگیرد، چون ارزش نیروی کارش بیشتر شده، یعنی کارگر نیروی کار خود را که تنها سرمایه و دارائی و تنها وسیله در آوردن نان خود و عائله اش می باشد زودتر از دست میدهد. حالا که هفته ای هفت روز کار میکند، حالا که زودتر قوه اش تحلیل میرود و ارزش نیروی کارش بیشتر شده باید در مقابل فروختن این نیروی کار در هر روز، پول بیشتری از سابق بگیرد. چون کارگر نیروی کار خود را میفروشد و نه کار خود را. پس می بینیم که فهمیدن فرق نیروی کار و کار چقدر مهم است، سرمایه دارها و پشتیبانانش دائم میخواهند به کارگران و مردم بقبولانند که کار کارگر را میخرند تا بتوانند با حقه بازی و با زیاد کردن ساعات کار و روزهای کار در هفته و ماه که به قیمت خون و گوشت و پوست و اعصاب و استخوان کارگر یعنی عمر و جانش تمام میشود مانند زالو خون او را بکنند و چاق شوند. سرمایه داران که از فقر و فلاکت کارگران و احتیاج آنها به در آوردن پول بیشتر استفاده میکنند خیلی وقتها با پرداختن نصف حقوق معمولی و یا حداکثر بهمان مقدار مزد به کارگران اضافه کاری میدهند، کارگرها هم که بعلت نداشتن تشکیلات و اتحادیه های واقعی خودشان و کم اطلاعی

از نحوه استشارشان از طرف سرمایه دار به حکم اجبار و ناچارى اضافه
کارى میکنند ندانسته و ناآگاهانه به صنف و طبقه خود ضرر مى زنند
زیرا ارزش نیروى کار (این تنها سرمایه کارگر) را پائین می آورند و در
معامله خرید و فروش نیروى کار که سرمایه دارها، خریدار و کارگرها
فروشنده هستند وضع را برای سرمایه دارها بهتر میکنند. همچنین
سرمایه دار با دادن اجازه اضافه کارى به بعضى از کارگرها و ندادن
به دیگر کارگرها سعی میکنند کارگرها را مقابل هم قرار دهند و بینشان
رقابت و دو دستگى بیاندازند و مسابقه ای بگذارند که هر که بیشتر و
تندتر کار کند پول بیشتر درآورد و آنوقت همه سعی بکنند که تندتر
کار بکنند. ما باید به کارگران دیگر بفهمانیم که ضرر اضافه کارى در
چیست، چگونه اضافه کارى بنفع سرمایه دارها و به ضرر کارگرهاست،
باید همه کارگرها بدانند که بهتر شدن وضع زندگى شان در کار بیشتر
هرکدامشان برای سرمایه دار نیست، بلکه با اتحادشان با یکدیگر،
با مقابله کردن متحدانه کارگرها در مقابل سرمایه داران، با پشتیبانى
از یک دیگر، با بوجود آوردن اتحادیه های واقعى خودشان بدست
می آید. اتحادیه هاییکه جلوى حقه ها و نیرنگهای سرمایه داران را بگیرد
کارگرها برای بهبود وضع خود و بنفع طبقه خود، دست بدست
هم باید با سرمایه دارها مبارزه کنند. باید کارگرها را با حقه بازيهای
وزارت کار و حرف های فریبنده پشت رادیوى او آگاه کرد، باید کارگرها
بدانند که وزارت کار، گرنه عابداست که تنها جلوى کارگرها جانماز
آب میکشد، که وزارت کار مال دولت است و دولت پشتیبان سرمایه—
دارهاست، دولت مال سرمایه دارها است. طبقه کارگر تا موقعیکه
چنین دولتى و چنین روابط استثماری موجود است، وضعش خيلى با
الان فرق نمیکند. طبقه کارگر باید بقیه زحمتکشان را هم آگاه کند که

بزور دولت سرمایه داران و اربابها و درباریها را از بین ببرند و سرنوشت خودشانرا خودشان بدست بگیرند .

۵- کارمزد:

در خیلی از کارگاهها مثل قالبیافی ها ، کوره پزخانه و بسیاری از کارخانه ها مثل ریسندهی ها و پارچه بافی ها و کارخانجات کنسرو سازی ، مزد کارگرها روی حساب تعداد جنسی که ساخته اند ، یا مقدار محصولی که تحویل داده اند پرداخت میشود . طوری که به خیلی از کارگرها که در دهات روی زمین کار میکنند و مزد میدهند نیز همین طور است . مثلاً " بکارگر قالبیاف برای بافتن هر نوع قالبی بعرض یک متر ۲ ریال میدهند ، یا به کارگرهای کوره پزخانه برای قالب زدن ۱۰۰ آجر خام ۲۰ ریال میدهند . این جور مزد را کار مزد میگویند ، یعنی مزدی که روی حساب مقدار کاری که شده پرداخت میشود . مزد بیشتر کارگرهای کارگاهها و کارخانجات و مزارع باین قسم است . البته سرمایه دار فقط کار یا محصول سالم را حساب میکند و محصول یا کاری را که کارگر ساخته اگر نپسندد قبول نمیکند . برای همین ، سرمایه دارها این نوع پرداخت را خیلی دوست دارند چون دیگر مجبور نیستند دائم کارگر را سرکشی کنند ، کارگر مواظب میشود که کار را خراب نکند و یا خوب محصول را تحویل بدهد که پایش حساب شود . بعلاوه چون کارگر هرچه بیشتر محصول تحویل دهد بیشتر پول میگیرد ساعات بیشتری کار میکند ، تندتر کار میکند با بقیه همکارانش رقابت میکند . این بنفع سرمایه دار است چون بدون اینکه سرکشی کند و یا دائم امر و نهی کند خود کارگرها بیشتر و تندتر و بهتر برایش کار میکنند . در

بعضی کارخانه ها هم سرمایه دار یعنی صاحب کارخانه برای هر چند تا کارگر، کارفرما معلوم میکنند و با این کارفرماها قرارداد می بندند که به تعداد کار یا مقدار محصولی که گروهش بسازد یا تولید کند، به کارفرما پول بدهد و کارفرما هم همینطور به تعداد کار هر کارگر باو مزد میدهد. این طوری دیگر سرمایه دار راحت است که از میان خود کارگرها یکی را بالای سرشان گذاشته که بقیه را مجبور به کار تندتر و بیشتر کند. بین کارگرها دو دستگی میافتد، رقابت بوجود میآید، هرچه کارگر ماهرتر و جوانتر و با قدرت تر باشد محصول بیشتری میسازد و تحویل میدهد و پول بیشتر میگیرد بین جوانها و پیرها، قویترها و ضعیفترها جدائی میافتد. این خیلی به نفع سرمایه دار است که کارگرها باهم یکی نباشند، باهم همکاری نکنند، باهم رقابت و دشمنی بکنند. بنابراین در خیلی از کارگاهها و کارخانجات راه و روش کارمزدی رسم است. سرمایه دار حداقل مقدار محصولی که هر کارگر در روز باید تحویل بدهد معلوم میکند. مثلاً " در کارخانه کنسروسازی هر زن کارگر باید روزانه ۳۰ کیلو لوبیا پاک کند. برای هر کیلو هم ۲/۵ ریال میدهند. اگر کارگری کمتر از ۳۰ کیلو پاک کند او را بیرون می کنند. اگر کارگر با قدرت و ماهر ۴۰ کیلو پاک کند در روز ده تومان میگیرد. کارگرها هر کدام بین ۳۰ و ۴۰ کیلو پاک میکنند و روزی بین ۷/۵ تا ۱۰ تومان مزد میگیرند، اگر در این کارگاه ۲۰ نفر کارگر زن کار کنند و رویهمرفته ۶۴۰ کیلو لوبیا در روز پاک کنند مزد هر کدام در روز بطور متوسط ۸ تومان میشود مثل این میماند که سرمایه دار ۲۰ نفر کارگر گرفته باشد و بآنها روزی ۸ تومان بدهد. برای صاحب کارگاه یا سرمایه دار فرق نمیکند چه کسی بیشتر و کدام کارگر کمتر میگیرد مهم اینست که مجموع مزد کارگرها هرچه کمتر و

تولیدشان (یعنی محصول کارشان) بیشتر باشد. سرمایه‌دار، اول حقوق متوسط هر کارگر در روز یعنی ۸ تومان را در نظر میگیرد و بعد مزد هر کیلو لوبیای پاک کرده را طوری حساب میکند که با این ۸ تومان جور بشود یعنی ۲/۵ ریال برای هر کیلو، حقوق متوسط یعنی ۸ تومان را هم مثل بقیه سرمایه دارها همانطور که قبلاً "فهمیدیم تعیین میکنند. سرمایه‌دار اینجور مزد دادن یعنی کار مزدی را خیلی می‌پسندد چون اگر مثلاً "جور دیگر یعنی روزانه هم مزد میداد همین ۸ تومان را میداد و هم اینکه حالا خیالش را از بابت تند کار کردن کارگرها و مواظب جنس بودنشان و رقابتی که باهم میکنند راحت است. بعضی از کارگرها هم که ضررهای این روش کار یعنی کار مزدی را نمیدانند بطمع کار بیشتر و گرفتن پول بیشتر این جور مزد گرفتن را بیشتر می‌پسندند. وقتی هر کارگری سعی کند تندتر کار کند و بیشتر محصول بسازد، سرمایه‌دار هم یواش یواش حداقل محصولی که هر کارگر باید در آخر هر روز کار تحویل دهد بالا میبرد و هر که کم‌تر از آن درست کرد و تحویل داد جریمه میشود و یا بیرونش میکند. و باین صورت کارگرها را مجبور میکند هر چه بیشتر بسازند و تحویل بدهند، در کارشان دقت کنند و مواظب باشند محصول خراب نشود تا در عوض چند ریال بآنها بیشتر بدهد. وزارت کار هم که گربه عابد و دست-نشاندۀ سرمایه دارها است صبح و شب همین را میگوید که کارگرها باید جنس را با دقت درست کنند، تند کار کنند، باهم رقابت بکنند و مسابقه بگذارند و در عوض پاداش بگیرند چند ریال بیشتر بگیرند. وزارت کار هم که خودش را می‌خواهد بزور قاطی کارگرها کند منافع سرمایه دارها را می‌خواهد. سرمایه دار میگوید من کاری ندارم که کارگر چقدر کار میکند من

مزد را مطابق با مقدار محصولی که او درست کرده است می‌دهم سرمایه داری اینبار هم می‌خواهد با حقه بازی کارگرها را همراه کند. یعنی بگوید کارگر مزد را در مقابل کاری که کرده می‌گیرد درحالی‌که ما میدانیم مزد را در مقابل فروش نیروی کارمان می‌گیریم. و فهمیدیم که فرق بین حرف سرمایه‌دار و همدستانش با آنچه ما می‌گوئیم خیلی زیاد است. بر خلاف ادعای سرمایه‌دار و وزارت کار در فروش کارمزدی هم مثل سابق کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد مثلاً "کارگرهای کوره‌پز - خانه برای قالب زدن هر ۱۰۰ آجر ۲ تومان می‌گیرند، یک کارگر که در روز ۱۰ ساعت کار میکند و ۶۰۰ آجر می‌زند ۱۲ تومان می‌گیرد. اینجا هم کارگر در ۵ ساعت اول کار با اندازه ۱۲ تومان ثروت خالص و خرج دررفته می‌سازد و بقیه را مجاناً برای صاحب کوره کار میکند. حالا اگر کارگر بیشتر از ۱۰ ساعت کار کند و مثلاً ۱۲ ساعت کار کند و ۷۲۰ آجر بسازد، ۱۴ تومان و ۴ زار می‌گیرد. پس پول بیشتری که گرفته یعنی این ۲۴ زار برای ۲ ساعتی است که بیشتر کار کرده یعنی برای ۲ ساعتی است که نیروی کارش را بیشتر فروخته، کار کرده و به نسبت سابق پول گرفته یعنی همان حقه بازیهای سرمایه داری که در اضافه کاری بود در کارمزدی هم هست. پس در کار مزدی هم کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد. کار مزدی بدتر است چون حتی اگر کارگر ۱۰ ساعت کار کند یعنی ۱۰ ساعت نیروی کارش را بفروشد ولی بجای ۶۰۰ آجر ۵۰۰ آجر قالب بزند، صاحب کوره باو، $10 = 5 \times 2$ تومان می‌دهد.

کارمزدی بدترین قسم مزد است، استثمار سرمایه داری در آن بیشتر قائم شده است، باعث دو دستگی و رقابت کارگرها میشود. باید همه کارگرها را نسبت به ضررهای کارمزدی آگاه کرد. و بآنها

فهماند که تنها در اتحاد با یکدیگر و همکاری با یکدیگر است که باید سرمایه دار را مجبور به بالا بردن دستمزدها بکنند و نه با کار بیشتر و تحویل محصول بیشتر. در کارگاهها و کارخانه‌هاییکه روش کارمزدی وجود دارد، کارگرها میتوانند با اتحاد و همکاری یکدیگر سرمایه‌دار را مجبور به دادن مزد بطور معمولی بکنند. این مقدار باید باندازه دستمزد کارگرهاییکه تندتر کار میکنند باشد تا به نفع همه کارگرها باشد. اینطور میتوان اتحاد کارگرها را حفظ کرد، آنها را از چگونگی استثماری که میشوند آگاه کرد و بآنها نشان داد که چطور با دست بدست هم دادن و همکاری میتوان پیروز شد با این کار (یعنی متحد و متشکل کردن کارگرها برای گرفتن حق خود) است که میتوان دشمنان آنها و بقیه مردم مظلوم و زحمتکش را بآنها شناساند، این کار احتیاج به تشکیلاتی که کارگرها آنها را از خودشان بدانند، احتیاج به اتحادیه‌های واقعی و متعلق بکارگران دارد. احتیاج به اتحادیه ضد سرمایه‌داران و ضد وزارت کار و ضد دولت است. اتحادیه‌هاییکه با اتحادیه‌های حقه بازی دولت فرق داشته باشند. با سندیکاهای قلابی وزارت کار فرق داشته باشد.

سئـوالـات

- ۱- چرا ارزش نیروی کار در اضافه کاری بیشتر از معمول میشود؟
- ۲- کار در روزهای جمعه هم مانند کار در روزانه طولانی تر، اضافه کاری است، چرا؟
- ۳- ضرری که اضافه کاری به کارگران میزند چیست؟
- ۴- راه جلوگیری از این ضرر کدامست؟
- ۵- فرق بین کار مزدی و مزد معمولی چیست؟
- ۶- چرا روش کار مزدی بنفع سرمایه دار است؟
- ۷- ضرری که کار مزدی به کارگران میزند کدامست؟
- ۸- راه جلوگیری از این ضرر چیست؟

۶- طبقه کارگر و سرمایه داران:

دیدیم که چطور سرمایه دار با استثمار کارگران و دزدیدن مقداری از ثروتی که آنها هر روزه تولید میکنند در رفاه و آسایش زندگی میکند و مقدار ناچیزی از آنچه که کارگران تولید کرده اند به اسم مزد به آنها برمیگرداند. فقط آنقدر مزد میدهد که کارگر زنده باشد و جان و قوه داشته باشد تا بتواند هر روز نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد. پس هر کارگری از مثلاً " ۱۰ ساعت کار روزانه ۵ ساعت آنرا برای خودش کار میکند و بقیه را برای صاحب کارگاه یا صاحب کارخانه (یعنی سرمایه دار) صبحها پول زندگی بخور نمیر خودش را درمی آورد و بعد از ظهرها جیب صاحبکار را پر میکند. آن مقدار که کارگر در ساعات اولیه که مزد خودش را در می آورد تولید میکند ارزش لازم است و آن مقدار که از کارگر دزدیده میشود ارزش اضافی است که تولید میکند. کارگرها هر روز در کارخانه با کار کردن روی مواد اولیه (خاک رس، آهن، چرم، سبزی، نخ، و غیره) از آنها محصول میسازند.

(از خاک رس : آجر - از آهن : روپوش یخچال و بخاری - از چرم : کفش - از سبزی : غذای قوطی - از نخ : پارچه و غیره) . و یا با کار کردن ، قطعاتی را بهم وصل کرده و محصول را درست میکنند (در کارخانه های مونتاژ) . کارگران این کارها را بوسیله ابزار تولید انجام میدهند (ماشینهای پرس ، برش ، پارچه بافی ، چاقو ، دیلم و غیره) . خیلی از کارگرا بوسیله این ابزار تولید وسائل و چیزهایی که کارگرهای دیگر قبلاً ساخته اند را حفظ و مواظبت میکنند (مثل کارگرهای راه آهن) . کارگرا هر روز در کارگاهها ، کارخانه ها ، جادهها ، ریلهای راه آهن ، در مزارع در دهات ، مرد و زن و بچه کار میکنند . همه این کارگرا مثل هم هستند ، همه شان نیروی کار خودشان را می فروشند . بجز نیروی کارشان چیزی ندارند که با فروش آن یک عمر زندگی کنند . برای همین همه کارگرا یک طبقه هستند ، طبقه کارگر . سرمایه دارها هم که طبقه کارگر را استثمار میکنند یک طبقه هستند ، سرمایه دار ، صاحب کارگاهها و کارخانه های قالی بافی ، کفش سازی ، کنسرو سازی ، پارچه بافی ، لباس دوزی ، راه سازی ، ماشین سازی ، یخچال سازی ، نخ بافی ، و غیره سرمایه دار هستند . دولت هم سرمایه دار بزرگی است ، دولت بزرگترین سرمایه دار است ، کارخانه های دخانیات ، پارچه بافی ، چای خشک کنی ، شیلات ، ابریز ، ذوب آهن ، ماشین سازیهای اراک و تبریز ، پالایشگاههای تهران ، کرمانشاه ، شیراز و آبادان ، پتروشیمی ، بنادر گمرکات ، سیمان ، قند و خیلی کارخانه های دیگر مال دولت است . سرمایه دارها همه مثل هم نیروی کار کارگر را میخرند و مقداری از ثروتی که او تولید میکند می دزدند و فقط آنقدر باو میدهند که زنده باشد و جان داشته باشد تا باز هم برای آنها کار کند . سرمایه دارها برخلاف کارگرا صاحب ابزار تولید هستند ،

صاحب کارخانه ها و ماشینها و زمین و دیلم و آچار و تراکتور و همه وسائلی هستند که کارگر با آنها کار میکند . ولی سرمایه دارها بدون داشتن مهمترین وسیله کار یعنی نیروی کار یعنی بدون کارگران هیچ کاری نمیتوانند بکنند . بدون نیروی کار کارگرها ، از تولید محصول و ثروت خبری نیست که سرمایه دارها با فروش و دزدیدن آنها در رفاه و خوشی زندگی کنند و کارگرها را در فلاکت و فقر نگاهدارند .

بجز ابزار تولید ، سرمایه دارها خیلی چیزهای دیگر دارند که یکمک آنها به کارگران زور میگویند و آنها را استثمار میکنند ، مهمترین اینها دولت است ، دولت (که همان شهربانی و زندانها و دادگاهها و ژاندارمری و ارتش و وزارتخانه ها است) پشتیبان سرمایه دارهاست همه کسانی که دولت را میگردانند یعنی کله‌گنده‌های دولت یا خودشان اربابند یا صاحب کارخانه و کارگاه یعنی سرمایه دار یا از سرمایه دارها پول و رشوه و مقرری میگیرند . شهربانی و ژاندارمری و ارتش و دادگاهها زندانها و همه این ادارات دولتی هم برای سرمایه دارها ، ثروتمندان ، زمیندارها و درباریها کار میکنند ، برای همین ، استثماری که کارگران در کارخانه های دولتی میشوند ، ارزش اضافی را که دولت از استثمار کارگران کارخانجات ذوب آهن ، سیمان ، قند ، شیلات ، گمرکات اداره ها ، راه آهن ، پالایشگاهها و غیره بدست میآورد خرج کارهایی میشود که بدرد سرمایه دارها و ثروتمندان و اربابها میخورد و برای درباریها است ، این ثروت را دولتی خرج میکند که در خدمت سرمایه داران و ثروتمندان و اربابها و درباریهاست .

پس می بینیم که طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار ضد هم هستند ، منفعت یکی به ضرر آن یکی است و دولت طرفدار طبقه سرمایه دار است .

کارگرها با استفاده از وسائل تولید محصول میسازند ، سرمایه دارها از راه فروش محصول پولی بدست میآورند که بعد از کسر مخارج مواد خام (مثلا " چرم و آهن و چوب و تعمیر ماشینها و کارگاه و غیره) میان خود و کارگرها تقسیم میکند ، مقداری از آنرا به شکل مزد به کارگرها میدهد و بقیه را برای خودش بر میدارد . بنابراین مزد قسمتی از ارزشی است که کارگرها تولید کرده اند . مخارجی که سرمایه دار خرج کارخانه و تعمیر و خرید ماشینها و مواد اولیه کرده است و مزدی که بکارگرها میدهد ، مخارجی که سرمایه دار صرف تولید مجدد میکند ، یعنی خرج کارگرها و کارخانه ها و خرید مواد اولیه میکند تا باز هم برای خودش ثروت گیر بیاورد ، این مخارج (یعنی مزدها و خرج کارخانه و ماشینها و مواد خام) را سرمایه ای که کارگر تولید کرده میگویند . سرمایه را کارگر تولید میکند ، هرچه خرج تولید میشود (از جمله مزد خود کارگرها) را کارگر با نیروی کار خودش بوجود میآورد . آن مقدار از سرمایه ای که بخود کارگرها بر میگردد (یعنی مزد) سرمایه متغیر میگویند ، بقیه سرمایه و پولی که سرمایه دار برای خودش و زندگی راحت خودش بر میدارد ارزش اضافی است که کارگر تولید کرده است .

پس سرمایه دار برای ادامه دزدی و حقه بازی خود و استثمار کارگران مقداری از پول فروش محصول را سرمایه متغیر میکند (یعنی مزد بکارگرها میدهد) ، و مقداری از بقیه یعنی ارزش اضافه ای را به سرمایه ثابت تبدیل میکند (یعنی خرج ماشینها ، کارگاه یا کارخانه ، خرید مواد خام و غیره میکند) . و بقیه ارزش اضافی را به جیب خودش میریزد تا خرج اتوموبیل و خانه خوب و تفریحات و غذای خوب برای خانواده و دادن رشوه به این و آن میکند . پس :

ثروت سرمایه دار + پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود + سرمایه متغیر
(پولی که خرج (خود کارخانه و مواد خام) (مردها) خوشگذرانی
میکند .)

پول فروش محصول = ثروت تولیدی کارگران

همه این ثروت یعنی سرمایه متغیر (مردها) ، پولی که به سرمایه
ثابت تبدیل میشود (صرف کارخانه یا کارگاه و مواد خام میشود) و
ثروت شخصی سرمایه دار را کارگرهایی که خودشان در فقر و فلاکت
زندگی می کنند و از صبح تا شب جان میکنند از راه فروش نیروی بازوی
خودشان تولید میکنند ، و اما سرمایه دارها و آدمهایی که موجب بگیر
آنها هستند و دولت که پشتیبان سرمایه دارهاست میگویند : خیر
اینطور نیست ! پولی که از فروش محصول در بازار بدست آمده مال
سرمایه دار است و کارگر باید ممنون سرمایه دار باشد که باو کار داده
و یک لقمه نان باو داده است ، آنها یکی که می خواهند مثلاً " یک کمی طرف
کارگرها را بگیرند ، و یا می خواهند مثل وزارت کار خودشانرا قاطی
کارگرها بکنند و جلوی شان جانماز آب بکشند میگویند : پول فروش
محصول باید عادلانه بین کارگرها و سرمایه دار تقسیم شود . یا اینکه
کارگر و سرمایه دار در پول فروش محصول سودی که از آن بدست می آید
باید شریک باشند . یعنی می خواهند با تعارفهای خشک و خالی
عقل کارگر را بدزدند بعد هم با کمی بیشتر پول دادن باو
قضیه استثمار و حقیقت روابط سرمایه داری را ماست مالی کنند و جلوی
سروصدا و اعتراض کارگرها را بگیرند . ولی ما دیدیم که تمام ثروتی
که از فروش محصول کارخانه ها و کارگاههای مختلف در بازار بدست
می آید حاصل دسترنج و زحمت کارگران این کارخانه ها و کارگاههاست

که به قیمت جان و عمر و جوانی آنها تمام شده و آنوقت خود کارگران با مردهای ناچیزی که میگیرند در فقر و فلاکت زندگی میکنند. لباسهای کهنه و پاره، خانه های خراب و کلنگی غذای کم و آبکی، بیمه های قلابی و یا حتی بدون این بیمه های قلابی و با خرج گران دوا و درمان با اینها فقط زنده اند که برای کارخانه دارها و کارفرماها ثروت بسازند. سرمایه دارها و مجیز گوهایشان میگویند: ما پول ریخته ایم سرمایه مان را گذاشته ایم و حق داریم خوب زندگی کنیم، دارندگی و برزندگی، است اگر پولمان را نزول میدادیم که دیگر برای شماها کار نبود، پس باید شما ممنون باشید که ما دارائی خودمانرا برای استخدام شما خرج میکنیم، خوب معلومست که باید خودمان هم زندگی کنیم، مثل پولدارها، ما که نمیتوانیم با این همه ثروت و دارائی مثل شما زندگی کنیم، این قسمت و تقدیر است و همه جا آسمان همین رنگست. اینها همه اش مزخرف است. اگر این مفتخوارها می توانستند پولشانرا نزول بدهند و بیشتر از کارخانه و کارگاهداری پول دربیاورند همینکار را میکردند. کارخانه و کارگاه را هم برای کار دادن بمانیست که درست کرده اند بلکه برای منفعت و پول جمع کردن خودشان است. اگر جان خودشان راست میگویند و این دم و دستگاه را برای کار دادن به ما درست کرده اند و نه برای منفعت خودشان پس چرا تا سودشان کم میشود از پول درآوردن نا امید میشوند و یا می بینند جای دیگر پول بیشتری میتوانند در بیاورند زود کارخانه و کارگاه را تعطیل میکنند و آنرا تا بهتر شدن اوضاع راه نمی اندازند و یا بالکل کارگاه یا کارخانه را تعطیل میکنند و کارگران را بیرون میکنند. مگر هر روز صدها کارگر بیکار نمیشوند، از کارگاه و کارخانه هائی که تعطیل یا بسته شده اند بیکار نمیشوند و آواره خیابان و بیابان برای پیدا کردن جای دیگری

برای فروش نیروی کارشان نمیشوند؟ نه! هیچ سرمایه داری محض رضای کارگرها یا برای اینکه ثواب کرده باشد کارخانه و کارگاه باز نمیکند. تنها برای پر کردن جیب خودش برای خرج تفریحها و زندگی راحت خودش اینکار را میکند و برای اینکار است که نیروی کار میخواهد و کارگران را استثمار میکند.

اصلاً "سرمایه دار، کارخانه و کارگاهها و ماشینها و این دم و دستگاهی که کارگرها هر روز در آن کار میکنند از کجا آورده؟ مگر اینها جز از راه استثمار کارگرها بوده است؟ مگر از راه دیگری غیر از حقه - بازی با مزدها و دزدیدن ارزش اضافی کارگرها بوده؟ تازه اگر سرمایه دار کارخانه، کارگاهها و ماشینها را از بابایش خریده است، بعد از چند سال باندازه هر چه اول خرج کرده و ارث بابایش را داده دز آورده است ولی میخواهد تا ابد از این ارث بابایش جیبش را پر کند. خرج تعمیر و خرید مواد اولیه و همه خرجهای دیگر کارخانه و کارگاه (پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود) را هم که از فروش محصول کار کارگرها می دهد یعنی بهتر بگوئیم کارگرها میدهند. پس سرمایه دار هر چه دارد مدیون کارگر است محصول زحمت کارگر است، سرمایه دار طفیلی کارگرهاست. کارگرها هستند که محصولات را میسازند نه سرمایه دارها. کارگرها هستند که کارخانه ها را میسازند نه سرمایه دارها. کارگرها هستند که کلیه خرج تولید را میدهند نه سرمایه دارها. اما این کارگر در فقر و فلاکت زندگی میکنند و بهره ای جز زندگی بدست نمی آید نه سرمایه دارها که پول محصول را صاحب میکنند و مقدار ناچیزی به کارگرها میدهند (سرمایه متغیر)، مقداری خرج کارهای دیگر تولیدی میکنند (پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود) و بقیه را خرج راحتی و خوب خوردن

و خوب پوشیدن و ماشین داشتن و خانه داشتن و تفریح و دواد درمان خیلی خوب برای خود و خانواده و آشنایان میکنند ، باین‌و آن رشوه میدهند و برای روز مبادا پول ذخیره میکنند .

طبقه کارگر ، یعنی کارگرها باید همانطور که سرمایه دارها باهم رابطه دارند ، همدیگر را پشتیبانی میکنند ، سرمایه دارها حزب‌های خودشان را (حزب جمهوری ، پان ایرانیست ، جبهه ملی و سایر احزاب) را دارند ، دولت خودشان را دارند و ابزار تولید یعنی کارخانه و ماشینها و زمینها را در دست خودشان دارند ، ما نیز باید تشکیلات خودمان را داشته باشیم ، اتحادیه های واقعی از خودمان داشته باشیم ، حزب طبقه خودمان را داشته باشیم ، تا بتوانیم بقیه زحمتکشان (دهقانان ، کاسبها) را که آنها هم از دست سرمایه دارها و زمین دارها و دولت اینها به ستوه آمده اند ، عاجز شده و کار دبه استخوان ایشان رسیده است با خودمان یکی کنیم ، پشتیبان خودمان کنیم و بزور طبقه سرمایه دار و اربابها و درباریان را از حکومت بیندازیم ، و دولت و حزب خودمان را روی کار بیاوریم ، دولت زحمتکشان و حزب طبقه کارگر . بدون اینکار ما کارگرها و بقیه زحمتکشان در شهر و ده مثل سابق مثل برده سرمایه دارها و اربابها در زنجیرشان خواهیم بود و دولت اینها مثل همیشه با پاسبان و ژاندارمری و سازمان امنیتش بزور کتک و یا با وزارت کار و حزب جمهوری و پان ایرانیست جبهه ملی و غیره و اتحادیه و سندیکا های قلابی بزبان چرب و نرم و حقه بازی استثمارمان میکنند و هر وقت هم سرو صدا و اعتراضمان در بیاید به کلانتری و زندان می‌برندمان .

۷- کارگر و سرمایه:

دیدیم که ثروتی که از دست رنج کارگران بدست میآید، پولی که از طریق محصولات کارخانه بدست میآید، تبدیل به سرمایه و ثروت سرمایه دار میشود. یعنی مقداری از آن صرف تولید و مقداری از آن به جیب سرمایه دار برای خوشگذرانی او میشود. سرمایه یعنی پولی که خرج تولید میشود دو جور به مصرف تولید میرسد. یعنی تبدیل به سرمایه ثابت (خرج کارخانه، مواد خام، ابزار تولید) و به سرمایه متغیر (مزد کارگرها) میگردد. سرمایه ثابت و سرمایه متغیر روی هم سرمایه است که کارگر با مصرف کردن نیروی کارش بوجود آورده و تولید کرده است. اما همین سرمایه است که موجبات استثمار و بندگی کارگر را فراهم میکند. سرمایه ثابت (یعنی خرجی که برای تعمیر کارخانه و کارگاه و خرید مواد خام و ماشینهای جدید و تعمیر آنها میشود) این ابزار تولید را که در اثر کاری که کارگر با آنها کرده فرسوده شده اند و استهلاک پیدا کرده اند جبران میکند. و سرمایه متغیر (یعنیمزدها که خرج زنده ماندن کارگرها میشود) نیروی کاری که مصرف شده است را (یعنی قوه و جان کارگر را) جبران میکند یعنی پولی است که باید صرف تعمیر و نگهداری ماشینهای جاندار یعنی کارگرها بشود، تا آنها بخور و نمیر زندگی کنند و باز هم کار کنند. سرمایه داران همانطور که مقداری خرج ابزار تولید میکنند (پولی که تبدیل به سرمایه ثابت میشود) همانطور هم مقداری خرج مهمترین و لازمترین شرط تولید سرمایه و ثروت یعنی کارگران میکنند (سرمایه متغیر). پس سرمایه ثابت باعث تعمیر و خرید وسائل تولید که کارگران هیچ مالکیتی در آن ندارد میشود و کارگران روی آن کار کنند اما سرمایه

متغیر (مزدها) خرج ادامه زندگی و قوه دادن به کارگرها یعنی تولید نیروی کار آنها میشود که کارگران آنها میفروشند. بنابراین کارگر با کاری که میکند، موجبات و تدارک استثمار همیشگی خودش را، خودش بوجود میآورد و همه چیزش یعنی کارش و حتی زهدگیش در خدمت تولید سرمایه و ثروت برای سرمایه داران برای تولید بازهم سرمایه و ثروت بیشتر برای آنهاست. تا موقعیکه طبقه سرمایه دار حکومت میکند، تا موقعیکه کارگران متشکل نیستند، متحد نیستند و با بقیه مردم زحمتکش و طرفدارانشان (مثل دانشجویان و معلمان و تحصیلکرده‌های فهمیده و مخالف سرمایه دارها) یکی نشده اند و همکاری نمیکنند، سرمایه دارها روابط استثماری را با زور پلیس و ژاندارم و ارتش مزدور، بدست دولت نگه میدارند. با اربابها و درباریان شریک میشوند و مردم را میچاپند، و مفتخوری میکنند، کارگرها که از بقیه مردم ستمگری و زورگوئی سرمایه داران و دولت را بهتر حس میکنند باید خودشانرا متشکل و منظم و مرتب کنند. بوضع خودشان سروسامان بدهند. ما باید به برادرهای کارگران علت و باعث بدبختیها و فقر و فلاکتها را بگوئیم، همه را در سندیکاها و اتحادیه های واقعی خودمان جمع کنیم، بفکر درست کردن حزب طبقه خودمان باشیم، تا بتوانیم کار همه طبقه کارگر را سروسامان بدهیم و بدرد بقیه زحمتکشان دیگر برسیم و آنها را با خود متحد کنیم. بدون تشکل، بدون متحد کردن طبقه خودمان، در مقابل طبقه قدرتمند و صاحب دولت و ثروت سرمایه دار کاری نمیتوانیم بکنیم. وقتی ما (طبقه کارگر) متشکل باشیم اتحادیه های واقعی خودمانرا داشته باشیم، حزب طبقه خودمانرا داشته باشیم، همه چیز داریم. سرمایه داران در مقابل طبقه کارگری که فهمیده و متحد و یکپارچه و متشکل است برانودرمی آیند. دولت در مقابل

زحمتکشان متحد و همکار همدیگر، شکست خواهد خورد. باید زبان چربشان را برید، گول وعده ها و بامبولهایشان را نخورده و زورش را با زور جواب داد. فکر اتحادیه و تشکیلات را باید با کارگرانیکه با تجربه و با سابقه هستند در میان گذاشت و با کارگرهای آشنای دیگر در کارخانه های دیگر هم که مطمئن هستند حرف زد. باید کاری کرد که در هر کارخانه و کارگاهی یک یا چند کارگر، حواسشان به جمع کردن کارگرها و منظم کردن اعتصابها و خواسته های برادران و خواهران کارگرشان باشند راه و چاه را به ایشان نشان دهد این قدم اول برای وصل کردن مبارزات کارگرها در همه کارخانه ها و کارگاهها بهم دیگر است.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.

سئوالات:

- ۱- مواد اولیه برای تولید چه چیزهایی هستند؟ ابزار یا وسیله تولید چیست؟
 - ۲- چه چیزی همه کارگرها را مثل هم میکند. یک طبقه میکند؟
و چه چیز سرمایه داران را مثل هم و یک طبقه میکند؟
 - ۳- چطور دولت پشتیبانی سرمایه دارها را میکند؟
 - ۴- سرمایه دار با پول فروش محصولات خود در کارخانه و کارگاه چه میکند؟
 - ۵- سرمایه متغیر و سرمایه ثابت چه چیزهایی هستند؟
 - ۶- چرا این کارگرها هستند که علاوه بر ثروت شخصی سرمایه داران، تمام بخش تولید را هم در می آورند و می پردازند؟
 - ۷- چگونه سرمایه وسائل استثمار کارگر را فراهم میکند و او را به بند میکشد؟ تا کی این وضع ادامه دارد؟
 - ۸- راه مبارزه با سرمایه داران و پشتیبانانش چیست؟
-

www.iran-archive.com

قسمت دوم؛
پیدایش سرمایه‌داری

مطالب بخش اول:

- چگونه پیدایش سرمایه داری

۱- زمانه تغییر میکند:

الف- فئودالیسم (روابط ارباب و رعیتی) .

ب- صنایع کوچک و کارخانه های بزرگ .

ج- تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری .

۲- سرمایه داری در کشور ما .

پیشگفتار

هدف از مطالعه این قسمت شناختن روابطی است که بخاطر وجود آن و بخاطر اینکه دولت با تمام دم و دستگاهش پشتیبان و نگهبان این روابط است، ما یعنی همه کارگران، با وجود اینکه ثروت و محصول میسازیم، مثل بقیه زحمتکشان در چنین وضع فلاکت‌بازی زندگی میکنیم. و یک مشت آدمهای مفتخور و زورگوفقط بخاطر اینکه وسائل کار و دولت را دارند از حاصل کار ما در راحتی و خوشگذرانی زندگی میکنند.

این روابط چه روابطی هستند؟ روابط ارباب - رعیتی (= فئودالی)، روابط بین کارگر و کارفرما (سرمایه داری)، که ما کارگران و برادران دهقان ما و بقیه زحمتکشها در شهر و در دهات

را به چنان روزی انداخته که فقط زنده ایم و برای پُر شدن جیب اربابها، سرمایه دارها و گردن کلفت‌های دولتی و خارجی و حکومتی و این جور آدم‌های زالو صفت جان میکنیم .

این زورگوهای مفتخور سالهای سالست که اینطور به زورگوئی و مفتخوری مشغولند . و اگر ما زحمتکشان دست زوی دست بگذاریم و فقط هر وقت آب از سرمان گذشت و دیگر حقوقمان به همان زندگی بخور و نمیر سابق هم نرسید آنوقت دست و پائی بزنیم تا یک نفس دیگر هم بکشیم و منتظر دست و پای بعدی باشیم ، اگر ما کار دیگری نکنیم و فقط بهمین دلمان را خوش کنیم آنوقت این مفتخوری و زور گوئی آنها و فقر و فلاکت و بندگی ما تا ابد باقی میماند .

اگر خوب نگاه کنیم می بینیم که اربابها و سرمایه دارها که دشمنان ما و بقیه زحمتکشان هستند تشکیلات خودشانرا دارند یعنی حزب‌های خودشان (حزب جمهوری) و پان ایرانیست و جبهه ملی (و غیره) را دارند ، دور هم جمع میشوند و شور و مشورت میکنند که چکارکنند (در مجلس شورا و سنا و جلسه وزیرها و در کنفرانسها و اینجور کارها که وزیرها و وکیل‌ها ، سرمایه دارها ، کارخانه دارها و اربابها زانحال آنها میکنند) و دسته دسته ، اتحادیه‌های خودشانرا درست کرده اند (اطاق‌های بازرگانی) و از همه مهتر دولت خودشانرا دارند که پلیس و ژاندارمری و سربازخانه و توپ و تفنگ و سازمان امنیت و زندان و دادگاه جزو آنست . سرمایه دارها و دولتهای سرمایه دارهای کشورهای دیگر را هم همدست و شریک خودشان میکنند . برای گول زدن ما وزارت کار و خانه انصاف و غیره درست میکنند ، بخاطر همین هاست که آنها بالا هستند و ما در پائین ، ما استثمار میشویم و آنها استثمار میکنند برای همین است که ما کارگران هم باید متحد شویم و

اتحادیه های خودمان و حزب خودمان را بسازیم ، یعنی تشکیلات خودمان را درست کنیم ؛ و زور آنها را با زور جواب بدهیم . بدون اینکه متحد و یکی بشویم ، بدون اینکه باهم شور و مشورت کنیم ، بدون اینکه اتحادیه ها و حزب خودمانرا داشته باشیم ، نمیتوانیم جلوی حقه بازیهای وزارت کار و زورگویی سرمایه دارها و وحشی - گری های سازمان امنیت بایستیم . بدون اینها نمیتوانیم بقیه زحمتکشانرا هم با خود متحد کنیم ، و آماده برای از بین بردن وضع فعلی و سرنگونی فرمانروائی و قلدوری سرمایه دارها و اربابها بشویم ، دولتشان را از بین ببریم و دولت و فرمانروائی خودمانرا بوجود بیاوریم .

ما کارگرها از بقیه زحمتکشها وظیفه مان بیشتر است چون اولاً" ما گروه گروه و دسته دسته در کارخانه ها و کارگاهها هر روز ۱۰ - ۱۲ ساعت دور هم جمعیم و همه مثل هم و در آن واحد برای سرمایه دارها جان میکنیم ، برای همین خیلی بهتر و زودتر و آسان تر میتوانیم اتحادیه های واقعی خودمانرا بسازیم ، با گروهها و دسته های دیگر در کارخانه های دیگر متحد و یکی بشویم ، و حزب خودمانرا بوجود بیاوریم . ثانیاً" ما چون دست جمعی کار میکنیم و برای خودمان محصول نمیسازیم و از خودمان هم هیچ چیز جز قوه بازویمان نداریم ، و در ضمن چون دولت و سازمان امنیت و شهربانی و حقه بازیهای تمام دستگاهها و تشکیلات اینها را هر روزه بهتر می بینیم و احساس میکنیم ، خیلی زودتر میتوانیم بفکر نجات همه باشیم و نه فقط بفکر نجات تک تک خودمان و یا فقط کارگرهای یک کارخانه . برای همین است که ما کارگرها وظیفه بوجود آوردن اتحادیه ها و حزب خودمانرا داریم ، وظیفه توجه به بقیه زحمتکشان و کمک کردن بآنها که برای

اینکه آنها هم اتحادیه ها و سازمان های خودشانرا درست کنند. وظیفه داریم که در هر فرصتی همه مردم را به ضد اوضاع فعلی، به ضد دولت و زورگویی اربابها و سرمایه داران گردن کلفت متحد کنیم. برای اینهمه کارهایی که باید بکنیم باید خیلی چیزها بدانیم. باید در درجه اول طبقه خودمانرا بشناسیم تا بتوانیم وظیفه و نقش آنرا بفهمیم. باید طبقه سرمایه دارها را بشناسیم، تا بتوانیم وظیفه و نقش آنرا بفهمیم. باید سرمایه دارها را بشناسیم و بدانیم روابط سرمایه داری که کارگران را به بردگی میکشد از کجا آب میخورد، از کجا آمده است، سرمایه دارها و کارفرماهایی که ما را استثمار میکنند، از کجا این حساب و کتاب فعلی را یاد گرفته اند و روی چه حسابی این همه سود میبرند. اینها را باید از خودشان هم بهتر یاد بگیریم و حساب و کتاب کارشانرا از خودشان هم بهتر بدانیم تا بفهمیم چطور باید با اینها مبارزه کرد چطور باید کارگرهای دیگر را نسبت به استثماری که میشوند و به علت های آن آگاه کرد. تا هیچوقت گول حقه های سرمایه دارها و دولت اینها را نخوریم و برای رسیدن به هدفمان بهترین راه را انتخاب کنیم.

این قسمت برای همین کار نوشته شده است.

به امید بهروزی

تئوری ارزش

بخش اول - چگونه پیدایش سرمایه داری

۱ - زمانه تغییر میکند:

به مملکت خودمان که نگاه بکنیم می بینیم که در شهرهای بزرگ مثل تهران، تبریز، اصفهان، رشت، مشهد و آبادان کارخانه های بزرگی مثل پالایشگاه آبادان و تهران، ماشین سازی تبریز، کارخانه های پارچه بافی و ذوب آهن اصفهان، دخانیات و راه آهن، پتروشیمی قند و سیمان، و کارخانه های دیگری هستند که کارگرها گروه گروه و دسته دسته در آنها کار میکنند. در همین شهرها کارگاههای کوچکتری هم مثل تراشکاریها و چرمسازیهها و کوره پزخانه ها و مثل اینها وجود

دارد که کارگرهای زیادی در آنها مشغول بکارند. در شهرهای کوچکتر مثل اراک، زنجان، درود، شاهی و رضائیه و قزوین هم همینطور است. خیلی از کارگرها در کارگاه و کارخانه کار نمیکنند مثل کارگرهای ساختمانها و راهها و جادهها. خلاصه کارگرها در همه جا در شهر و دهها بکارهای مختلف مشغولند و نیروی کار خودشانرا میفروشند و فقط کمی از ثروتی که میسازند نصیبشان میشود. همه بوسیله سرمایه دارهای مختلف یا دولت در شرکتها و مؤسسههای مختلف و یا در کارخانههای دولتی و خصوصی و یا در وزارتخانهها و ادارات استثمار میشوند. اینها طبقه کارگر را تشکیل میدهند. کارگرهاییکه در کارخانههای بزرگ کار میکنند و با دستگاهها و ماشینهای مختلف سروکار دارند کارگرهای صنعتی هستند.

بقیه زحمتکشان، عده ای در دهات و عده ای در شهرها زحمت میکشند و زندگی بخور و نمیری را میگذرانند. در دهات علاوه بر کارگرهای کشاورزی که روزمزدی هستند، دهقانها به کشت و کار مشغولند. در بعضی جاها دهقانها زمینهای کوچک و کمی دارند و ارباب بالای سرشان نیست ولی تا خرخره در قرض و بدهکاری به شرکت تعاونی و بانک و هزار دوز و کلک دیگرند و از عهده خرجشان بر نمی آیند. در خیلی از جاها همان حساب و کتاب ارباب ورعیتی قدیم هنوز وجود دارد. زحمتکشان دیگری هم در شهرها توبوسرانی و تاکسی رانی و دستفروشی و دکانداری و غیره مشغولند. به اینها هم دائما " دولت، صاحبکار، شهربانی، سازمان امنیت و سرمایه دارها زور میگویند.

الف - فتوداليسم (روابط ارباب رعیتی)

میان طبقات مختلف طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار طبقه های جدیدی هستند . این دو طبقه سابقاً " نبودند . مثلاً " در ایران ۱۵۰ یا ۲۰۰ سال قبل نه کارخانه ای بود و نه گروه گروه کارگروهائیکه توسط سرمایه داران استثمار شوند . شهرها فقط محل خرید و فروش اجناس مورد احتیاج اهالی شهرها و یا چیزهائیکه تاجرها از خارجه می آوردند بود . بیشتر مردم در دهات رعیتی میکردند و به وسیله اربابها استثمار میشدند . مثل خیلی از دهات امروز ، اربابها زمینهای بزرگی داشتند که به رعیتها اجاره میدادند و یا رعیتها آنها را نصفه کاری میکردند . دولت هم ، دولت خانها و اربابها بود . مواظب بود هر وقت رعیتها جانشان به لبشان رسید و بساط ارباب را به هم ریختند قشون خودش را بفرستد تا آنها را بکشند یا به زندان بیاورد . درست مثل کاری که الان با کارگرها میکنند .

در دهات یا رعیت بود یا خرده مالکینی که زمینهای کمی داشتند ، و یا ارباب که زمینهای زیادی داشت و رعیت ها را مال خودش میدانست . در شهرها بغیر از تاجرهائیکه جنس از خارج و یا از جاهای مختلف داخل می آوردند و می فروختند ، و بغیر از قشون و ماء مورهای دولت ، بقیه مردم به کارهای مختلفی مشغول بودند . در شهرها کارگاههای کوچک و مغازه هائی بودند که صاحبان این کارگاهها و مغازه ها در ساختن چیزهای مختلف اوستا بودند ، مثل نجاری و آهنگری و پینه دوزی و مسگری و قصابی و اینجور کارها . اینها هنوز هم در همه شهرها و خیلی از دهات هستند . در این مغازه ها و کارگاهها اوستاها خودشان کار میکردند و جنس خود را در بازار و یا جلوی همان

کارگاه و مغازه میفروختند . در بعضی از کارگاهها اوستا شاگرد میگرفت که کمک و وردستش باشد تا جنس بیشتر بسازد . اگر چه این شاگردها شبیه به کارگرهای امروزی بودند ، ولی چون بیشتر آنها بعد از چند سالی پولی جمع میکردند و با کاری که یاد گرفته بودند خودشان اوستا میشدند ، برای همین ، کاملاً " مثل کارگرهای دائمی امروزی که تمام عمرشان را باید کارگری بکنند نبودند (مثلاً " شاگردهای خیلی از مغازه ها و کارگاههای امروزی مثل مکانیک ها که پس از چند سال خودشان اوستا میشوند و شریک هم میشوند و مغازه یا کارگاه کوچکی باز میکنند) . هر مغازه و یا کارگاهی یک چیز کامل میساخت و هر اوستا یا شاگردی یک جنس کامل . مثلاً " در نجاری : صندوق و در آهنگری : بیل و کلنگ ، و در مسگری : دیگ ، و در پینه دوزی : کفش . هر اوستا و کارگری در روز مثلاً " یک آفتابه ، یا یک بیل یا یک جفت کفش میساخت .

این مغازه ها و کارگاهها محصولات خودشانرا در بازار و یا دم در کارگاه و مغازه میفروختند . یعنی برای خودشان جنس درست نمیکردند جنس را درست میکردند که بفروشند و با پول آن جنس های دیگر بخرند . آهنگر بیل و کلنگ و میخی که درست میکرد میفروخت تا برای خودش کفش و نان و لباس و این جور چیزهاییکه احتیاج داشت بخرد . اما در ده اینطور نبود . در دهات رعیتها همه چیزشانرا خودشان درست میکردند . وقت محصول ، بغیر از سهم ارباب ، بقیه آن نان رعیت ها بود . بقیه چیزها مثل گیوه و شال و شیر و پنیر و نمد و اینجور چیزها را هم هر خانواده خودش درست میکرد ، فقط هر چه زیاد می آمد میفروختند و با آن اجناس دیگری که میخواستند میخریدند . برای همین در دهات ، رعیت ها برای زندگی و مصرف خودشان کار

میکردند و نه برای فروش. محصولاتتی که برای فروش به مردم ساخته میشود کالا میگویند. پس محصولاتی که برای مصرف شخصی ساخته میشوند کالا نیستند مثلاً "رعیتی که برای درست کردن نان خود و بذر سال آینده، گندم میکارد کالا تولید نمیکند.

در آن زمان که اربابهای بزرگ و زمین داران و خانهای بزرگ دولت خود را داشتند و تقریباً همه مردم رعیت آنها بودند، روابط بین ارباب و رعیتها بین روابط دیگری که وجود داشت (رابطه اوستا و شاگرد، رابطه تاجر یا بازاری با اوستا) از همه مهمتر بود. برای همین، این دوران را دوران فئودالیسم یعنی دوران ارباب و رعیتی میگوئیم. در جامعه فئودالی آنروز اگرچه اوستاها و مغازه داران کار و زندگیشان ساختن اجناس برای فروش بود، ولی کار و زندگی اکثریت مردم (رعیت) تولید برای مصرف خودشان بود یعنی محصولاتشان کالا نبود. آن عده ای هم که اجناسی برای فروش میساختند یعنی کالا تولید میکردند، جدا جدا، تک تک در مغازه ها و کارگاههای کوچک همه کار خودشان را میکردند. با وسائل خودشان، یعنی نجار با ارّه و تیشه ای که داشت، آهنگر با دم و چکشی که داشت این محصولات را میساختند.

ب - صنایع کوچک و کارخانه های بزرگ:

کشورهائی که اکنون سرمایه داری هستند در گذشته دوران فئودالیسم را پشت سر گذاشته اند، همان دورانی که شرحش را دادیم. اولین کشورها و جوامعی که سرمایه داری شدند کشورهای اروپائی بودند (انگلستان، آلمان، فرانسه)، در این کشورها رفته رفته

تولید برای فروش محصول (یعنی تولید کالا در کار و زندگی) حرفه افراد بیشتری شد.

بسیاری از کارگاههای کوچک به هم پیوستند و کارگاههای بزرگتری را بوجود آوردند که محصولات کاملتر و پیچیدهتری را درست میکردند، محصولات واجناسی که ساختمانشان از عهده یک کارگاه و یک مغازه بر نمی آمد. مثلاً "ساختمان درشکه که در آن چرم و چوب و آهن و پارچه بکار میرفت به تنهایی از عهده هیچ یک از کارگاهها و دکانهای آهنگری، نجاری، چرم دوزی، و پارچه بافی بر نمی آمد برای همین، کارگاههای بزرگتری بوجود آمد که در هر گوشه آن تکه ای از درشکه ساخته میشد. این کارگاههای بزرگ با شریک شدن اوستاهای آهنگری و نجاری و غیره و یا به ابتکار یک آدم پولدار بوجود می آمدند. در این کارگاه های بزرگتر، کارگاهها و مغازه های کوچک سابق با هم همکاری میکردند. در این کارگاهها کارگر میگرفتند. کارگرهای این کارگاهها مثل کارگرهای امروزی مزد میگرفتند و دیگر هیچوقت نمیتوانستند خودشان یک چنین مغازه ای باز کنند. این کارگرها با شاگردهای مغازه های کوچک فرق داشتند. اینها با ابزار و وسائلی که مال خودشان نبود کار میکردند در بعضی از این کارگاهها اوستاها هم خودشان کار میکردند و ابزار و وسائل مال خودشان بود. اگرچه دیگر در این کارگاهها گروهی کارگر کار میکردند ولی این کارگاهها با کارخانه ها و کارگاههای امروزی فرق داشتند. این کارگاهها صنایع کوچک آن زمان بودند.

احتیاجی که این کارگاهها به کارگر داشتند باعث میشد که رعیت هایی که از جور و ستم مالک فئودال جانشان بلب رسیده بود هر طور که هست به شهر بیایند و کارگری کنند. اگرچه این کارگران بوسیله صاحب کارگاهها و اوستاها استثمار میشدند ولی بهر حال این زندگی

از بندگی و رعیتی برای ارباب فئودال بهتر میدانستند. این باعث شد که رعیت های دیگری که در دهات رعیتی میکردند شورش ها و طغیانهای زیادی بر ضد روابط ارباب و رعیتی بکنند. تاجرها و دلال هائی هم که با صاحبان کارگاهها و صنایع کوچک شریک و همدست بودند و اجناس آنها را بجاهاى دیگر و شهرهای مختلف میبردند و میفروختند، میخواستند که این محصولات را به رعیتها بفروشند، و حالا که صنایع کوچک بیشتر تولید میکردند دیگر باندازه فروش سابق راضی نبودند و میخواستند رعیتها هم محصول، خرید و فروش بکنند، نه اینکه همه چیزشانرا به علت روابط ارباب و رعیتی خودشان بسازند. برای همین، صاحبان صنایع کوچک و تاجرها به دولت، که دولت فئودالهای ارباب بود اعتراض کردند و در شهرها، و اگر دستشان میرسید در دهات، بر ضد اربابها و دولت شورش و اعتصاب راه می انداختند و با اتحادیه ها و احزابی که میساختند رعیتها و کارگرهای صنایع کوچک را هم با خودشان بر ضد زمینداران ارباب همدست میکردند. اربابهای فئودال که هم رعیت هایشان گروه گروه بشهر میرفتند تا در کارخانه ها کار بکنند، و هم آن رعیت هائی که باقی مانده بودند بر ضدشان اعتراض میکردند و زمین میخواستند و هم تاجرها و صاحبان صنایع کوچک بر ضدشان کار میکردند، دیگر نمیتوانستند مثل سابق وضع را ادامه دهند. خیلی از اینها زمین هایشان را به رعیتها فروختند بعضی دیگر اجازه دادند، رعیت هائی هم که دستشان به دهندگان میرسید توانستند زمین بخرند یا اجاره کنند. با این پول ارباب ها بکارهای جدیدی مثل ساختن کارگاههای بزرگتر دست میزدند. بعضی رعیت هائی که صاحب زمین میشدند و وضعیتشان خوب میشد و خیلی بهتر از مصرف خودشان محصول بدست میآوردند و آنرا میفروختند

و با پولش اجناس لازم را می خریدند یعنی کالا تولید میکردند یا میشود گفت محصولاتشان کالا میشد.

با اینصورت این تغییرات انجام میشد:

اولاً - کارگرها زیاد میشدند و برای طول عمر کارگری میکردند یعنی رفته رفته طبقه کارگر که نقش مهمی در امر تولید ملت داشت بوجود می آید.

ثانیا - صاحبان صنایع کوچک بوجود می آمدند. اوستاهای سابق به هم می پیوستند و کارگاههای بزرگتر بوجود می آوردند و یا فئودالهاییکه زمینها را اجاره داده یا فروخته بودند با اینکار دست میزدند.

ثالثا - روابط ارباب رعیتی و قدرت طبقه فئودال ضعیف میشد و قدرت صاحبان صنایع که رعیت ها و دهقانهای جدید و کارگرها را با خود متحد کرده بود و روز بروز بیشتر میشد. تولید محصول برای فروش (تولید کالائی) رواج میگرفت.

این اتفاقات که در کشورهای اروپائی می افتاد، از حدود ۳۰۰ سال قبل شروع شد. هر چه کارگاههای بزرگتر و بیشتر بکارهای مختلف می پرداختند و با اختراعات و اکتشافات علمی که صورت میگرفت ابزار تولید را جدیدتر و بهتر میکردند، بهمان اندازه هم روابط ارباب و رعیتی و قدرت طبقه فئودال رو به ضعف میرفت تا موقعیکه در هر کدام از این کشورها بالاخره طبقه جدید سرمایه داران به پشتیبانی کارگران و دهقانان و رعیتها موفق شدند بزور، قدرت را از فئودالها و دولتشان بگیرد و دولت خود را روی کار بیاورد. این کار که در کلیه کشورهای سرمایه داری انجام شده است باعث شد تا حکومت سرمایه داران و دولت سرمایه داری روی کار آید و قدرت فئودالها کاملاً از بین برود.

بهمین صورت هم روابط ارباب و رعیتی از میان میرفت و دهقانها صاحب زمین و یا اجاره کنندگان زمین و یا کارگران بی زمین میشدند و فئودالهای سابق به سرمایه داران جدید تبدیل میشدند. باینصورت کارخانه های امروزی که گروه گروه کارگر در آنها کار میکنند، بوجود آمد و حکومت سرمایه داران بوسیله دولتشان فرمانروائی را بر این جوامع شروع کرد.

پس در جوامع سرمایه داری اینها وجود دارند:

اولا " - طبقه کارگر بدون داشتن هیچگونه ابزار تولید دائما نیروی کار خودش را میفروشد.

ثانیا " - رابطه سرمایه داری، یعنی خرید و فروش نیروی کار، بین سرمایه دارها و کارگرا مهمترین رابطه را تشکیل میدهد.

ثالثا " - حکومت و دولت، مال سرمایه دارانست و تمام قوانین و قشون و شهربائی در خدمت سرمایه داران و روابط سرمایه داریست.

رابعا " - تولید محصول برای فروش و نه برای مصرف شخصی بیشتر و بیشتر میشود. تولید کالائی گسترده میگردد.

ج - تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری:

در دورانی که هنوز صنایع کوچک داشت جان میگرفت و طبقه جدید سرمایه دار و بهمراه طبقه جدید، کارگر کم کم بوجود می آمد، همیشه و همه جا روابط ارباب و رعیتی مزاحم رشد آن بود. روابط ارباب و رعیتی که رعیتها را بزور دردهات نکهمیداشت، اولاً " نمیکذاشت باندازه کافی نیروی کاری که صنایع کوچک جدید احتیاج داشت بآنها برسد، ثانیا " روابط ارباب و رعیتی در دهات فقط باندازه نان رعیتها

از محصولی که کاشته بودند برایشان باقی می گذاشت ، تولید را برای مصرف شخصی کرده بود و برای همین خرید و فروش اجناسی که صنایع کوچک میساختند بخوبی انجام نمیگرفت . اکثریت مردم یعنی رعیتها همه چیز را خودشان درست میکردند و خیلی کم به خرید و فروش اجناس می پرداختند ، برای همین سرمایه دارها با فئودالها دشمن شدند و میخواستند بجای روابط ارباب رعیتی روابط سرمایه داری ، یعنی روابط خرید و فروش نیروی کار را مهمترین رابطه در کشور بکنند . و بالاخره سرمایه دارها تشکیلات ، یعنی اتحادیه ها و حزب خودشانرا بوجود بیاورند و با وعده و وعیدهای که به کارگران و دهقانان در مورد آزادی زمین دادند توانستند آنها را هم با خودشان هم دست کنند و در کارشان پیروز بشوند .

فرق بین صنایع کوچک گذشته و صنایع جدید در چیست ؟
مهمترین فرقی که صنایع جدید یعنی کارخانه های بزرگ یا ماشینهای جدید ، با صنایع کوچک یعنی کارگاههای کوچک و مغازه های اوستاها دارند ، در اینستکه :

اولا " - تولید کنندگان در صنایع کوچک یعنی اوستاها ، خودشان صاحب وسائل تولید بودند و خودشان کار میکردند و فقط از شاگرد برای کمک استفاده میکردند که این شاگردها هم دائمی نبودند . خلاصه : هم وسائل تولید و هم نیروی کار از خودشان بود . ولی در کارخانه های امروزی وسائل تولید یعنی ماشینها و کارخانه و غیره مال سرمایه دار است و کارگرها مزد میگیرند و روی آن کار میکنند یعنی تولید کنندگان که کارگران باشند هیچ سهمی در وسائل تولید ندارند .

ثانیا " - در صنایع کوچک ، اوستاها با وسائل خودشان کار میکردند

و اجناسی را که میساختند برای همین مال خودشان بود. ولی در کارخانه های امروزی گروه گروه کارگر با وسائلی که مال سرمایه دار است تولید میکنند، و محصول و جنسی را که میسازند سرمایه دار میگیرد. یعنی حاصل رنج تولید کننده را سرمایه دار غصب میکند. ثالثاً - در صنایع کوچک، کارگاهها و مغازه ها کوچک و جدا جدا بودند و هر اوستایی در مغازه اش چیز میساخت، ولی حالا در کارخانه های بزرگ گروه گروه کارگر با هم و با کمک یکدیگر محصولات کارخانه را میسازند.

برای همین است که میگوئیم سرمایه داری با درست کردن کارخانه های بزرگ و استخدام گروه گروه کارگر، هم تولید را از وضع تک تکی و انفرادی در می آورد و هم ابزار و وسائل تولید را در اختیار دسته های بزرگ کارگرها می گذارد، ولی هم محصول تولید (یعنی اجناسی که کارگران تولید میکنند) را غصب میکنند و هم اختیار ابزار تولید دست اوست. یعنی میشود گفت: سرمایه داری تولید و ابزار تولید را اجتماعی میکند ولی محصول و مالکیت ابزار تولید را به اختیار عده معدودی زورگو و مفتخور در می آورد. سرمایه دارها چون ابزار تولید را گرفته اند و چون محصول را غصب میکنند میتوانند کارگرها را استثمار کنند. پس اختلاف بزرگ طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در جامعه سرمایه داری همین است: تولید اجتماعی و غصب محصول بوسیله سرمایه داران و یا ابزار تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی سرمایه دارها بر آنها. برای همین است که طبقه سرمایه دار دشمن طبقه کارگر است.

قبلاً " که طبقه سرمایه دار دشمن فئودالها بود و روابط سرمایه داری

را بجای روابط ارباب و رعیتی میخواست ، توانست با درست کردن تشکیلات یعنی اتحادیه ها و حزب خودش و همدست کردن کارگراها و رعیت ها و دهقانها با خودش فئودالها را بزور شکست بدهد ، طبقه کارگر هم حتما " میتواند با بوجود آوردن ، تشکیلات یعنی اتحادیه ها و حزب خودش و همدست کردن بقیه زحمتکشان حکومت و دولت سرمایه دارها را بزور از بین ببرد و حکومت و دولت و روابطی که میخواست بر سر کار بیاورد .

سؤال:

- ۱- آیا همیشه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار وجود داشت؟ قبل از آن چه روابطی مهمترین روابط در اجتماع ایران بود؟
 - ۲- سرمایه داری در کدام کشورها اول شروع شد؟
 - ۳- اختلاف صنایع کوچک با فئودالها چه بود؟
 - ۴- چه موقع محصول تولید شده، کالا و چه موقع کالا نیست؟
 - ۵- چطور شد که قدرت فئودالها و روابط ارباب رعیتی ضعیف شد؟
 - ۶- سرمایه داران چگونه توانستند فئودالها را شکست بدهند و روابط مطابق میلشان را مهمترین روابط در اجتماع بکنند؟
 - ۷- مهمترین اختلاف بین صنایع کوچک و صنایع بزرگ امروزی چیست؟
 - ۸- اختلاف طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در جامعه سرمایه داری چیست و بالاخره چه خواهد شد؟
-

۲ - سرمایه داری در کشور ما :

دیدیم در کشورهاییکه حالا سرمایه داری هستند چطور صنایع بزرگ از جمع شدن صنایع کوچک بدور هم و استفاده از وسائل تولید جدید بوجود آمد و گروه گروه کارگران را بکار گرفت. دکانها و مغازه های کوچکی که اوستاها در آن بودند کم کم به کارگاههای بزرگتر و بزرگتر یعنی به صنایع کوچک تبدیل شد و بالاخره با زیاد کردن کارگراها و ضعیف کردن فئودالها و استفاده از علم و صنعت جدید، ملتها سرمایه داری را بوجود آورد، اولین کشورهاییکه این تغییرات در آنها اتفاق افتاد کشورهای اروپائی بودند. این کشورها وقتیکه سرمایه داری شدند و توانستند محصولات خیلی زیادی برای فروش تولید بکنند، مقداری از محصولات اضافی شانرا هم به کشورهای دیگر میبردند و میفروختند. این محصولات وقتی به کشورهاییکه هنوز سرمایه داری نشده بودند میرفت باعث ناراحتی صاحب کارگاهها، اوستاها و صاحبان صنایع کوچکی که در این کشورها داشتند پامیگرفتند، میشد چون نمیتوانستند با این محصولات مرغوب و ارزانی که از کارخانه های بزرگ و جدید کشورهای اروپائی در آمده بود رقابت کنند. برای همین اوستاها و صاحبان صنایع ضعیف میشدند و این باعث خوشحالی فئودالها یعنی اربابها میشد، چون میتوانستند رعیت های خودشانرا نگاه بدارند و دولت و حکومت خودشانرا در مقابل صاحبان صنایع کوچک و کارگاهها حفظ کنند. برای همین فئودالها راضی بآمدن محصولات کشورهای سرمایه داری بودند و دولت اربابها اجازه خرید و فروش و وارد کردن آنها را میداد. کشورهای سرمایه داری هم محصولات بیشتری به این کشورها میآوردند و میفروختند و کم کم در

در این کشورها قدرت میگرفتند و چون قشون و اسلحه های بزرگ و زیادی داشتند حتی بعضی از این کشورها را هم بزور میگرفتند مثلا " انگلستان ، هندوستان را مستعمره خودش کرده بود ، فرانسه الجزیره و ویتنام را . در بعضی جاها این کشورهای سرمایه داری آنقدر نفوذ و قدرت داشتند که احتیاجی به بزور گرفتن آنها نداشتند و هرچه میخواستند از دولت و حکومت آنها میگرفتند . و یا چون در بعضی جاها دو یا چند تا از این کشورهای سرمایه داری باهم شریک بودند هیچکدام از ترس دیگری نمیتوانست آنها را بزور جزو خودش کند . مثلا " انگلستان و روسیه تزاری از ۲۵۰ سال قبل بر سر ایران با هم رقابت می کردند و چون دولت و حکومت فتودالهای ایران با هر دو راه می آمد و به هر دو هر چه که میخواستند میداد ، روسیه و انگلستان هیچکدام ایران را رسماً " جزو خودشان نکردند ، برای همین ایران مستعمره انگلستان و روسیه تزاری نبود بلکه یک کشور نیمه مستعمره ، یعنی شبیه مستعمره بود که همه کشورهای استعمارگر مثل انگلستان و روسیه تزاری و حتی فرانسه و هلند هم از آن استفاده میکردند . کشورهای استعمارگر محصولاتشان را می آوردند و می فروختند . و باین صورت اوستاها و صاحبان صنایع و کارگاهها را بیچاره میکردند . نفت را از زیر خاک در می آوردند و میبردند ، از دولت و حکومت فتودالها باج میگرفتند و این زورگوهای بی عرضه هم که فقط زورشان به مردم میرسید بزور از مردم مالیات و خراج بیشتر می گرفتند . کشورهای استعمارگر هر وقت هم که میخواستند تکه ای از مملکت ما را که بدریشان میخورد برای خودشان جدا میکردند ، مثلا " روسیه تزاری تکه ای از آذربایجان در شمال و انگلستان تکه ای از بلوچستان و خراسان را برای خودشان برداشتند .

اینکارها و این بلاهائیکه کشورهای سرمایه داری استثمارگر بر سر مملکت ما و مردم ما در میآوردند باعث ناراحتی و بدبختی مردم شده بود. رعیتها و صاحبکارگاهها و مغازهها و تاجرهای هم که محصولات اینها را میفروختند و کسب و کارشان به اضافه محصول رعیت و این کارگاهها بستگی داشت از این وضع جانشان به لب رسیده بود. همه مردم، یعنی رعیتها، اوستاها و شاگردها و بازاریها به دولت و حکومت فئودالها که دست استثمارگرها را باز میگذاشت و دائم به مردم فشار میآورد اعتراض میکردند، تا اینکه بالاخره مردم دست به اسلحه بردند و بر ضد قلدری و استثمار که در بار مسئولش بود، شورش کردند. در همه جا، تبریز و همه آذربایجان و تهران و گیلان و اصفهان و فارس مردم بر ضد دربار و شاه که مسئول تمام این بدبختیها بود و همیشه طرفدار استثمارگرها و فئودالها بود بلند شدند و مملکت را مشروطه کردند و قرار شد که قانون و حساب و کتاب کشور دست مجلس و نماینده های واقعی مردم باشد. اما چون فئودالها و درباریها و خارجیها متحدتر و متشکل تر و برای همین قوی تر بودند، بالاخره اوضاع را به نفع خودشان برگرداندند و باز همان آش شد و همان کاسه. بعد بغیر از کشور روسیه که در آن کارگرها و دهقانها قدرت را بزور از دست سرمایه دارها درآوردند و کشورشان را محل کمک و پشتیبانی از کارگرها و همه زحمتکشان کشورهای دیگر کردند، کشورهای سرمایه داری مثل گذشته به غارت ایران مشغول شدند و وکیل و وزیر دست نشانده خودشان را روی کار آوردند. مثل گذشته حکومت و دولت هائیکه در ایران بود باب دندان استثمارگران رفتار میکردند و هر چه میتوانستند به مردم فشار میآوردند. فقر و بدبختی مردم باعث شده بود که برای لقمه نانی حاضر به هر کاری بشوند. برای همین

کشورهای سرمایه داری که میدیدند کارگر با مزد خیلی ارزان زیاد است خودشان شروع کردند شریک شدن با درباریها و پولدارهای ایران و کارخانه درست کردند. دولت و حکومت هم که مطابق میلشان هرچه احتیاج داشتند برایشان فراهم میکرد. کارخانه‌هایی که اینهمه درست میکردند و دخل و تصرفی که در قوانین و وضع کسب و کار میکردند باعث ناراحتی بیشتر و بدبختی باز هم بیشتر اوستاها و صاحبان کارگاهها میشد و جلوی پیشرفت کارشانرا میگرفت و دیگر اینها نمیتوانستند مثل آنطور که در کشورهای سرمایه داری اروپائی اتفاق افتاد نیروی مهم و قوی بشوند و کارگاههای بزرگتر بوجود بیاورند. کارخانه‌ها و ماشین‌آلاتی که کشورهای سرمایه داری با نفوذ و غارتی که میکردند بمملکت وارد کردند باعث شد که بعضی از پولدارها و بعضی از اربابها هم به تقلید اینها کارخانه و کارگاههای بزرگ بسازند و به سرمایه دار تبدیل شوند. این سرمایه دارهای ایرانی با سرمایه - دارهای خارجی شریک نیستند و برای همین از قدرت گرفتن و قوی شدن اینها ناراضی اند چون بازار اینها را کساد میکنند. برای همین با دولت و حکومت که به دستور سرمایه داران خارجی آب میخورد و بنفع شریکهای ایرانیشان و اربابهای درباری و سرمایه‌دارهای خارجی کار میکنند مخالف اند و جانشان از زوری که دولت بآنها میگوید به لبشان رسیده است.

برای همین می‌بینیم که در ایران اوضاع به شرح زیر شده است:
اولا - کارگرهای زیادی که در کارخانه های سرمایه دارهای ایرانی کار میکنند، نقش خیلی مهمی در تولید مملکت دارند و یک طبقه مهم و نیرومندی را تشکیل میدهند.

ثانیا - در خیلی از دهات فئودالها زمینها را به رعیت ها

اجاره داده یا فروخته و بکارهای دیگر مشغولند و حالاً دولت بجایشان دهقانان را می‌چاپد. و در خیلی از دهات اوضاع بهمان شکل سابق است.

ثالثاً - اوستاهای مغازه‌ها و کارگاهها بهمان شکل سابق مثل ۱۰۰ سال پیش بکار مشغولند و سرمایه دارهای ایرانی که کارخانه و کارگاههای بزرگ و ماشین و وسائل جدید و بزرگ دارند مثل آنها ناراضی می‌باشند و رقیب محصولات و نفوذ و دخل و تصرف سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان هستند.

رابعاً - دولت شده است دولت اربابهای درباری و گردن کلفت و طرفدار سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانی آنها.

برای همین می‌بینیم که از یکطرف کارگرهای ایران در کارخانه‌ها و کارخانجات بزرگ با ماشینها و ابزار و وسائل تولید جدید سروکار دارند و دستجمعی تولید میکنند (مثل پالایشگاه آبادان و تهران، پتروشیمی بندر، کارخانه ذوب آهن، ماشین سازی اراک و تبریز) و هم عده زیادی از کارگران در کارخانجات کوچکتر و کارگاههای بزرگ دستجمعی تولید میکنند (کارخانجات قند و سیمان و پارچه، دخانیات، راه آهن، جاده سازی ها...) و از طرف دیگر عده زیادی شاگرد در مغازه‌ها و کارگاههای کوچک زیر دست اوستاها مشغول بکار تولید در گروههای چند نفری هستند (کارگران قالببافی، آهنگری ها، جوراب بافی ها، نجاری ها، نانوائی ها، تراشکاریهای کوچک، مکانیکی ها). همچنین می‌بینیم که کارخانجات سرمایه دارهای ایرانی وجود دارد (بعضی کارخانجات پارچه بافی و نخ سازی و کفش سازی و لوازم پلاستیکی) ولی خیلی بیشتر از اینها کارخانجات سرمایه داران خارجی و شریکهای ایرانیشان بازار آنها را کساد

میکنند (مثل اتومبیل سازی ناسیونال ، شورولت ، کارخانجات آزمایش ، ارج ، ایرانا ، پپسی کولا ، توشیبا) .

همچنین می بینیم که نصف بیشتر رعیت ها ، زمین کوچک و کمی بهشان رسیده ولی مثل سابق و بدتر از آن گرفتار آند و خرجشان به جایی نمیرسد . زمین و قرضها و بیکاری و بی جایی پاکیرشان شده و یک پایشان در شهر است که عملگی و فعلگی بکنند و یک پایشان درده که محصول شکم خود و خانواده شان را در آورند و قرض شرکت تعاونی و بانک عمران را بدهند . فقط عده کمی از آنها زمین باندازه کافی دارند و مجبور به عملگی و آمدن به شهر نیستند و دستشان به دهانشان میرسد . از طرف دیگر می بینیم که در بقیه دهات ، اربابها بهمان شکل سابق ، رعیت دارند ، همان ارباب و رعیتی سابق برقرار است . بیشتر این اربابها درباری هستند (مثل علم وزیر دربار که به درک واصل شد ، شاهپورها و خواهرهای شاه و خودشاه) و شریک سرمایه دارهای خارجی هم شده اند و بخاطر شراکتشان هر روز خون میریزند و مثل زالو خون مردم را میمکنند . خیلی از اربابها هم زمینهای خوبشان را نگه داشته اند و یا رعیت دارند یا کارگر روز - مزدی گرفته اند .

دولت هم پشتیبان اربابهای درباری شریک سرمایه دارهای خارجی شده است و با سازمان امنیت و شهربانی و ژاندارمری و توپ و تفنگ بجان کارگر و دهقان و رعیت و دانشجو و بازاری و کاسب و شاگرد افتاده که همه را در مزرعه و کارخانه ها و دکان و مدرسه و مسجد ، به زیر لگد چکمه های اربابش بیاندازد . دولت که خودش هم ارباب و سرمایه دار بزرگ است ، حالا مثل دربار ، رعیت و دهقان و کارگر را یکجا استثمار میکند . در کارخانه های دولتی (ذوب آهن اصفهان ،

معدن مس کرمان و راه آهن، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه تهران، کارخانجات دخانیات و سیمان و قند و شیلات و بندر ماشین سازیهای تبریز و اراک...) رفق کارگرها را میکشد و در دهات جان دهقانها و رعیتها را میگیرد (شرکتهای تعاونی و بانکهای ملی و عمران و شرکتهای زراعی) یا اینها را به اربابها و سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان اجاره میدهد یا خودش روی دوش رعیت و کارگر و دهقان سوار میشود و درآمدش خرج بریز و بیاش و رشوه و دزدی مدیر کلها و وزیرها و خرج جشنهای خودش و دربار و خرج توپ و تفنگ و سازمان امنیت آدمکش و قاتل میکند .

برای همین می بینیم که در کشور ما مثل کشورهای سرمایه داری تولیدات بزرگ و اجتماعی وجود دارد و طبقه کارگر بزرگ و کارگران صنعتی زیادی وجود دارند و مثل کشورهای سرمایه داری تولید برای فروش، یعنی تولید کالا مهمتر از تولید برای مصرف شخصی شده است و سرمایه دارها شده اند یک طبقه که گردن کلفتهایشان و شریکهای سرمایه داران خارجی در دولت هم دست دارند و حکومت میکنند هم اینکه روابط ارباب و رعیتی در خیلی دهات مثل سابق دست نخورده مانده و در خیلی دیگر هنوز وجود دارد و تنها ارباب شده دولت و رعیت شده دهقانی که دلش را به قباله نامزمین خوش کرده و فقط عده خیلی کمی از دهقانان زمین دارند و اختیار دار کار و زندگی خودشانند و مقداری محصول بیشتر از مصرف خودشان تولید میکنند. هم اینکه هنوز مغازه ها و کارگاههای کوچک برای تولید و مبادله کالا در هر کوچه و خیابان و شهر و دهی هستند و خیلی از زحمتکشهای شهری هم که در اینجاها کار میکنند. یا شاکرد و یا اوستای بی چیز هستند (آهنگرها، مکانیکیها، نجاریها...) اینها جدا جدا

و در گروه‌های چند نفری مشغول بکارند .
برای همین است که می‌گوئیم در کشور ما هم طبقه کارگر باید سر
دسته‌طبقات دیگر بشود . با وجود آوردن اتحادیه‌های واقعی ، خودش
خود را مرتب و منظم کند . با وجود آوردن حزب طبقه‌خودش ، هم
مبارزات خودش را بر ضد حکومت و دولت با نقشه و با حساب کند ،
و هم بقیه زحمتکشان مخصوصاً " رعیتها و دهقانان و شاگردهارادور
خودش جمع کند و قبل از آنکه تکلیف خودش را با سرمایه‌داران روشن
کند و روابط دلخواه خودش را بجای روابط سرمایه‌داری بیاورد تکلیف
آنها را با اربابها و دولت و سرمایه دارهای خارجی یکسره کند و دولت
فعلی اربابهای شریک سرمایه دارهای خارجی و نوکران ایرانیان را
از بین ببرد و دولت همه زحمتکشان را که اختیارش دست خودش
است بوجود بیاورد و کشور ما را به کشور مستقل همه زحمتکشان
تبدیل کند .

سؤال:

- ۱- چرا ورود محصولات خارجی که از حدود ۱۵۰ سال پیش به ایران شروع شد باعث ناراحتی اوستاها و صاحبان کارگاهها و باعث خوشحالی فئودالها و ارباب ها میشد؟
 - ۲- دربار و دولت آنزمان چه کاری در مقابل سرمایه دارهای خارجی میکرد؟
 - ۳- چگونه مردم بزور، مملکت را مشروطه کردند؟ چه طبقاتی از مردم موافق اینکار و چه کسانی مخالف آن بودند؟
 - ۴- چرا سرمایه دارهای خارجی خودشان مستقیماً شروع کردند به ساختن کارخانه و دخل و تصرف در امور مملکت؟
 - ۵- سرمایه دارهای ایرانی که کارخانه و کارگاههای بزرگ دارند چگونه بوجود آمدند و چرا با نفوذ سرمایه دارهای خارجی مخالفند؟
 - ۶- کشور ما از چه نظر مثل کشورهای سرمایه داری شده است و از چه نظر مثل صد سال پیش است؟
 - ۷- کارگران چه باید بکنند؟ و چرا باید بقیه زحمتکشان را با خودشان متحد کنند؟
-

مطالب بخش دوم: کالا، کار

– خلاصه بخش اول (پیدایش سرمایه داری)

تولید کالائی در جامعه سرمایه داری

الف – کالا چیست و چه ارزشی دارد؟

ارزش مصرف

ارزش عمومی

کالا

ب – زحمت و انواع آن

– موزیکری کالا در جامعه، تولید کالائی:

موزیکری کالا در چیست؟

کالا، ارزش کالا

– خلاصه این جزوه.

پیشگفتار

ما در بخش اول این قسمت خیلی خلاصه به نوع تولیدی که قبلاً " در جوامع سرمایه داری ، (قبل از اینکه سرمایه داری بشوند) و هم چنین به مناسبات میان طبقات و گروههای مختلف مردم برپایه آن نوع تولید آشنا شدیم ، (رابطه بین رعیتها و اربابها بین اوستاها و فتودالها ، و . . .) . چگونگی تکامل جامعه از این نوع تولید و این نوع مناسبات تولیدی به سرمایه داری را هم فهمیدیم ، اینها همه برای شناختن تاریخچه پیدایش طبقه خودمان و دشمنان ما لازم بود . چون هدف ما فهمیدن وظائف خودمان و آن کارهایی است که برای رسیدن باین هدف باید انجام دهیم ، برای همین باید میدانیم

که در کشور ما چه نوع تولید و چه نوع مناسبات تولید و چه طبقاتی وجود دارند، و دشمنان فوری و فوتی طبقه کارگر و همه زحمتکشان کدامند و متحدین او چه کسانی هستند. اما دانستن اینها برای پیشبرد کارمان کافی نیست، علاوه بر این باید بدانیم که چگونه بسوی هدفمان پیش برویم و مهمترین چیز برای دانستن این، شناختن مشکلات و دامها نیست که طبقه حاکمه برای جلوگیری ما بوجود آورده اند. آگاهی داشتن بر این مشکلات و دامها و متشکل کردن و آگاه کردن بقیه کارگران از طرق مختلف، برای مقاومت در مقابل زورگوئی ها و تجاوزات دائمی سرمایه داران، برای دفاع از نیروی کارشان در مقابل قید و بند سرمایه، برای بوجود آوردن حزب همه کارگران، برای حمله به تمام آن چیزهاییکه قبل از سرمایه داران و روابط دلخواه آنها دست و پای کارگران و همه زحمتکشان را گرفته است، (باقیمانده های فئودالیسم و روابط ارباب و رعیتی آن، چه آنجائی که خیلی روشن هنوز در بسیاری از دهات هنوز باقیست، چه در بقیه دهاتی که وجودش سبب ورشکستگی دهقانان شده است چه در سطوح بالاتر در آنجاها یکباره بقایایش را در قلدری و زورگوئی حکومت و دارودسته اش می بینیم و همچنین نفوذ و دخل تصرف سرمایه داران خارجی و شریکهای ایرانیان در اقتصاد و سیاست و در تمام جوانب زندگی مردم ما، آنها همه استثمارگران صاحب قدرت را پشتیبانی میکنند و به آنها توپ و تانک و تفنگ برای کشتن و زندانی کردن مردم میدهند که معدنها و چاههای نفت مملکت را می چاهند، کارگر و دهقان را در کارخانه ها و مزارع به بند میکشند و استثمار میکنند و با کمک وردستهای ایرانیان ایران را به چنین روزی انداخته اند)، شناخت این مشکلات و حمله به آنها اولین قدم بسوی رهایی ما و همه زحمتکشان است. برای از بین بردن چنین موانعی طبقه کارگر در درجه اول

می‌بایست خودش را مرتب و منظم کند تا یک نیروی مهم و یکپارچه شود. باید حزب خودش را داشته باشد تا یک نیروی مهم سیاسی بشود که ادعای رقابت و مبارزه با دیگر نیروها را بتواند داشته باشد و نشان دهد که از بقیه قویتر، محکمتر و با عرضه تراست و بتواند با هم دست کردن بقیه زحمتکشان شهر و دهات بساط دولت و دربار سرمایه‌دارهای خارجی، شریکهای ایرانی آنها، و تمام اربابها و زمینداران فئودالی که از تصدق سرمایه‌دارهای خارجی و شراکت با آنها به استثمار زحمتکشان ادامه میدهند داغان کند.

بخش دوم این جزوه برای دانستن آن چه که برای اینکار لازم است نوشته شده.

بخش دوم - کالا و کار

خلاصه بخش اول (پیدایش سرمایه داری) :

از مطالعه بخش اول این جزوه یاد گرفتیم :

۱ - در زمان فئودالیسم (که کشورهاییکه الان سرمایه داری هستند موقعی در آن بودند) یعنی در زمان ارباب و رعیتی ، اکثریت مردم یعنی رعیت ها فقط سهم بخور و نمیری نصیبشان میشد و بقیه را مالک تصاحب میکرد . در دهات رعیتها همه چیزهاییکه برای زندگی فقیرانه خود لازم داشتند ، خودشان تهیه میکردند . یعنی اکثریت مردم رعیت ها بودند و مهمترین نقاط تولیدی این کشور یعنی دهات دور از خرید و فروش و مبادله محصولاتشان باید دیگر بودند .

این خرید و فروش و مبادله کار و زندگی و حرفه آنها نبود. اما در شهرها و بعضی دهات کارگاهها و مغازه هائی بودند که برای فروش و معامله، جنس میساختند، یعنی اجناس و محصولات کارشان کالا میشد. این نوع تولید کم کم زیاد شد تا اکثریت جامعه را دربرگرفت.

۲- در ابتدا این کالاها در مغازه ها و کارگاههای کوچک و جدا جدا بوسیله اوستاهایی که وسایل و ابزار تولید مال خودشان بود تولید میشد. شاگردها برای آنکه روزی اوستا شوند، هر کدام مدتی پیش اوستاها کار میکردند. یعنی هم تولید در کارگاهها و مغازه های کوچک یک یا چند نفری انجام میشد و هم ابزار تولید به افرادی که کار میکردند و تولید میکردند تعلق داشت. یعنی هم تولید و هم مالکیت ابزار تولید انفرادی و شخصی بود.

۳- با توسعه یعنی زیاد شدن تولید کالائی، تولید، اجتماعی تر شد یعنی گروههای بزرگتری در کارگاههای بزرگتر و کاملتری به تولید می پرداختند. ولی حالا دیگر ابزار تولید همیشه به کسانی که کار میکردند (اوستاها و شاگردها و کارگرانی که حالا در کارگاههای بزرگتر کار میکردند) تعلق نداشت.

۴- با توسعه باز هم بیشتر تولید کالائی و پیش رفتن آن، تولید در کشورهای سرمایه داری باز هم بیشتر و بیشتر اجتماعی شد. گروهها و دسته های بزرگ کارگران که فقط نیروی کار برای درآوردن نان خود دارند در کارگاهها و کارخانه های بزرگ با هم کار میکنند، ولی ماشینها و ابزار تولید به آنها تعلق ندارد و مالکیت ابزار تولید شخصی و انفرادی مانده است یعنی مال سرمایه دار است. هم تولید اجتماعی شده است، هم ابزار تولید اجتماعی شده اند (کارگران بروی ماشینها و دستگاههای بزرگی کار میکنند و این ماشینها ابزار تولیدی برای

گروه کارگران است که یک محصول معین میسازند). ولی ابزار تولید مالکیت خصوصی دارد یعنی مال سرمایه دار است.

از آنچه که یاد گرفته ایم نتایج زیر را میتوانیم بگیریم:

۱- تاریخ پیدایش و رشد سرمایه‌داری، تاریخ پیدایش و رشد تولید کالائی است. یعنی می‌بینیم که هر چه تولید برای مبادله و خرید و فروش بیشتر میشود، کارگاههای بزرگتر و مشخص تری بوجود می‌آیند (یعنی اجناس کاملتر و بهتری میسازند). ماشین‌و دستگاههای بهتر و جدیدتری یعنی ابزار تولید جدیدتری اختراع میشود و سرمایه‌دارها برای منفعت بیشتر از آنها استفاده میکنند. کارگرهای بیشتر و گروههای بزرگتری در کارخانه‌ها و کارگاهها کار میکنند.

۲- بنهین دلیل هر چه تولید اجتماعی تر و ابزار تولید اجتماعی تر میشوند، تولیدکنندگان (یعنی کارگرها) بیشتر از ابزار تولید جدا میشوند. یعنی دیگر تولیدکننده‌ای که کالا میسازد (جنس برای فروش و معامله میسازد) با ابزار تولید خودش کار نمی‌کند بلکه با ابزار تولید سرمایه دار کار میکند. بر خلاف اوستاهائی که در مغازه‌های کوچک کار میکردند و با ابزار تولید خودشان محصول میساختند، حالا کارگرها با ابزار تولیدی که سرمایه دار در کارخانه گذاشته کار میکنند.

۳- به‌همین دلیل محصول کار، دیگر به تولیدکنندگان تعلق ندارد، یعنی اگر در گذشته اوستاها خودشان با ابزار تولید خودشان کار میکردند و کالا میساختند و محصول مال خودشان بود و اختیار دار آن بودند، حالا دیگر کارگرها کار میکنند و با ابزار تولیدی که مال سرمایه دار است کار میکنند و محصولشان را هم سرمایه‌دار میگیرد و اختیارش دست اوست. کارش را کارگر میکند و نفعش را سرمایه دار

میبرد. هر چه تولید و ابزار تولید اجتماعی ترمیشوند، مالکیت ابزار تولید و اختیارداری محصول تولید شده خصوصی تر میشود. خلاصه این مطالعات و نتیجه هائی که میشود گرفت اینست که در کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر تولید میکند، زحمت میکشد، جان میکند ولی محصولش را سرمایه داران میدزدند و باو فقط مزد بخور و نمیری در مقابل جانی که کنده میدهند تا زنده بماند و باز هم برای آنها بتواند کار بکند. چرا؟ چون ابزار تولید دست سرمایه دار است. کالاها توسط کارگران ساخته میشوند ولی سرمایه داران آنها را میدزدند و سهم ناچیز و بخور و نمیری به کارگران میدهند. پس برای اینکه بدانیم سرمایه داری چیست و چطور کارگران را استثمار میکند، باید تولید کالائی را بشناسیم:

۳ - تولید کالائی در جامعه سرمایه داری

الف - کالا چیست و چه ارزشی دارد؟

همانطور که قبلاً "خواندیم"، کالا همان محصولی است که بوسیله انسان تولید میشود و ساخته میشود منتهی برای معامله، برای فروش و نه برای مصرف شخصی. یعنی اگر یک نفر برای خودش یک جفت جوراب پشمی ببافد و بپوشد این آدم کالا درست نکرده است و محصول یعنی جوراب پشمی به کالا تبدیل نشده است. اما اگر همین آدم جوراب پشمی ای که بافته در خیابان بفروشد آنوقت دیگر این محصول برای مصرف شخصی خودش نیست بلکه با آن معامله کرده یعنی محصولش (جوراب) حالا دیگر فقط جوراب نیست بلکه یک کالا هم هست. این تعریفی است که برای کالا یعنی برای آن دسته از محصولات کار انسان که برای

معامله و فروش درست شده اند می‌کنیم، فرق تولید برای مصرف شخصی و تولید برای معامله و فروش بسیار مهم است و باعث تفاوت خیلی مهمی بین دو جامعه ایکه بصورت اولی یا دومی تولید میکنند وجود دارد. فرق بین جامعه فئودالی و سرمایه داری که در اولی تولید برای مصرف شخصی تولیدکنندگان است (خود کفایتی) و در دومی یعنی جامعه سرمایه داری تولید کالائی است، این فرق را ما در فرق بین کالا و محصولات غیر کالائی میفهمیم. هر کالائی، یعنی هر محصولی که برای معامله ساخته میشود، دونوع ارزش دارد، یکی ارزش خصوصی و یکی ارزش عمومی، ارزش خصوصی را ارزش مصرف هم میگویند.

ارزش مصرف:

هر چیز قابل استفاده ای که بدرد انسان بخورد، یک ارزش مصرف دارد. این ارزش و بدرد خوری، طبیعت این چیز است. مثلاً "گندم و جو که ارزش مصرف دارند و بدرد میخورند، از آنها برای سیر کردن شکم استفاده میکنیم. خیلی چیزهایی که انسان درست نکرده هم ارزش مصرف دارند یعنی از آنها استفاده میکنیم مثلاً " هوا و آفتاب که خیلی مهم هستند و بدون آنها نمیشود زندگی کرد. پس مثلاً " گندم، ذرت، هوا، آفتاب، ماهی، میز، اتومبیل، همه چیزهای مفیدی هستند، بدرد میخورند و ارزش مصرفی دارند. این ارزش خصوصی آنهاست یعنی هوا یک خاصیت دارد، آفتاب خاصیت دیگری، ماهی را میشود خورد، روی میز میتوان چیز گذاشت و اتومبیل هم به انسان سواری میدهد و با آن میشود به اینطرف و آنطرف رفت. پس هر کدام از این چیزها دارای فایده بخصوصی است، برای همین هم

ارزش بخصوص خودش را دارد . خیلی چیزها هم بدردکاری نمیخورند . سنگریزه های بیابان فایده بخصوصی ندارند و برای همین هم ارزش مصرفی ندارند . پس هر چیز که انسان میسازد یعنی محصول کارش بهتر است چیز قابل استفاده ای باشد ، ارزش مصرف داشته باشد و الا کارش بهدر رفته است .

اما بین چیزهای مفیدی که انسان درست نکرده است یعنی ارزشهای مصرفی که محصول کار آدم نیستند (مثل آفتاب و هوا) و چیزهای مفیدی که انسان درست میکند (مثل میز و اتومبیل و گندم و جوزراعتی) یک فرق هست ، این فرق اینست که محصولات کار انسان بشرط آنکه چیزهای مفیدی باشند ، یعنی ارزش مصرف داشته باشند ، یک ارزش عمومی هم دارند .

ارزش عمومی :

بین هوا و پیراهن چه فرقی است ؟ هر کدام یکی از احتیاجات انسان را برآورده میکنند . بدون هوا انسان خفه میشود ، بدون پیراهن هم در زمستان هلاک میشود . هر دو چیزهای مفیدی هستند . هر دو ارزش مصرف معینی دارند . پس چه فرق مهمی بین آنها هست ؟ این فرق که یکی محصول کار انسان است (پیراهن) و دیگری محصول کار انسان نیست (هوا) . برای یکی زحمت کشیده شده است و برای دیگری انسان زحمت نکشیده است . زحمتی که انسان برای درست کردن یک چیز میکشد ، به آن چیز ارزش عمومی میدهد ، ارزشی که در اثر زحمت بدان چیز داده شده است . سیب جنگلی و سیب درختهای باغ ، اگرچه هر دو چیزهای مفیدی هستند و باندازه و مثل همدیگر بدرد

آدم میخورند و شکم را سیر میکنند ، ولی سیب درختهای باغ علاوه بر ارزش مصرفی که مثل سیب جنگلی دارد ، یک ارزش عمومی هم دارد . این ارزش عمومی را زحمتی که باغبان برای کاشتن و مواظبت درختها کشیده به این سیب های درختهای باغ میدهد . پس میشود گفت چیزهایی که ارزش مصرف دارند و محصول کار انسان هستند ارزش عمومی هم دارند . حالا فرض کنیم باغبان سیب های این درخت را خود و زن و بچه اش استفاده کنند ، از این ، مربا ، و خورش و سرکه بسازند و باین صورت این سیب ها را خودشان بخورند . یعنی از ارزش مصرف سیب ها استفاده نکنند . در این صورت ارزش عمومی سیبها ، یعنی ارزشی که بعلت زحمت باغبان به سیب ها داده شده ، خودش را به شکل ارزش مصرف درآورده است . یعنی فایده زحمتی که باغبان کشیده (ارزش عمومی سیب ها) فقط این بوده که سیبهای بهتر و بزرگتری از سیب های جنگلی در باغ خودشان ، یعنی بغل دست خودشان بعمل آورده یعنی ارزش عمومی سیبها به ارزش مصرف آنها اضافه شده است و همین و بس ، ارزش عمومی کار دیگری نکرده است .

حالا فرض کنیم باغبان سیبهای این درخت را بکند و بمیدان ببرد و بفروشد و بجایش پول یا مثلا " یک من برنج بگیرد . البته این سیبها هنوز هم ارزش مصرف دارند والا هیچ دیوانه ای آنها را نمیخرد و یا با یک من برنج عوض نمیکرد . این سیبها ارزش عمومی دارند چون باغبان پای آنها زحمت کشیده و برای همین است که میخواهد در عوض آنها چیزی یا مقدار پولی مساوی با ارزش سیبها بگیرد . دیگر ارزش مصرف سیبها برای باغبان مهم نیست برای او ارزش عمومی سیبها مهم است ، یعنی زحمتی که کشیده و عمری که تلف کرده است . او میخواهد سیبها را با چیزی عوض کند که برای

آنهم لااقل همینقدر زحمت کشیده شده باشد، کار شده باشد، یعنی ارزش عمومی مساوی داشته باشد. البته این چیز باید قابل استفاده باشد یعنی ارزش مصرف داشته باشد. آن ارزش مصرفی که باغبان بآن احتیاج دارد.

پس، این ارزش عمومی دو محصول است که اگر مساوی باشند میتوان آنها را باهم عوض کرد. یعنی میشود گفت که محصولاتی که برای مبادله و فروش تولید میشوند، یعنی کالاها، وقتی باهم عوض میشوند که مقدار ارزش عمومی آن برابر باشد. سیبهای یک درخت باغبان، ارزش عمومی مساوی یک من برنج را دارد، یعنی برای عمل آوردن سیبها باندازه عمل آوردن یک من برنج بوسیله برنجکار زحمت کشیده شده است. در این حالت، (یعنی وقتی باغبان سیبها را میفروشد، نه اینکه خودش مصرف کند)، ارزش عمومی سیبها، ارزش عمومی این کالا، نه تنها ارزش مصرف معینی به این کالا داده است (تنها زحمتی که کشیده شده باعث بعمل آمدن سیبهای خوبی از درختها شده است) بلکه ارزش عمومی این کالا میتواند برای صاحبش ارزش مصرف دیگری بجای سیب بیاورد، (برنج بجای سیب) . این خاصیت ارزش عمومی موقعی معلوم میشود که باغبان بخواهد سیبها را بفروشد یا معامله کند برای همین است که به ارزش عمومی یک کالا میگویند ارزش مبادله. یعنی ارزش عمومی که بوقت مبادله ظاهر میشود.

کالا:

حالا که میدانیم کالا محصولی است که برای فروش و مبادله

تولید میشود ، میتوان گفت کالا چیز است که :

اولا " - ارزش مصرف معینی دارد . (یعنی بدرد کار معینی بخورد مثل میز و گندم ، پارچه ، سیمان ، تیر آهن و غیره) .

ثانیا " - ارزش مبادله دارد . (یعنی با کالای هم ارزش خود مبادله میشود) .

ثالثا " - محصول زحمت انسان است .

می بینیم که در میان کالاها که ارزش مصرفهای مختلفی دارند و ارزشهای مبادله شان هم باهم فرق میکند ، یک خاصیت مشترک وجود دارد اینکه همه ، محصول زحمت انسان هستند . همین زحمت انسان است که به محصول کار او ارزش مصرف معینی داده است ، و همین زحمت انسان است که بوقت مبادله این محصول به این کالا ارزش داده است . پس می بینیم که این زحمت انسان ، کار کارگر و دیگر زحمتکشان است که بوجود آورنده کالاها و ارزش آنهاست . به یک کلام ، زحمت جوهر ثروت ، ارزش دهنده به فعالیت انسانهاست ثروت اجتماع محصول زحمت کسان آن جامعه است . سرمایه داران و کسانی که از تصدق سر آنها کاسبی میکنند ، همه جیره خورها و مجیزگویان آنها هستند اما این حقایق را او ارونه نشان میدهند . اینها که از گفتن حقیقت میترسند ، و میترسند کس دیگری بگوید ، و زحمتکشان و توده های مردم را باین حقایق آگاه کند ، مزخرفات زیادی در مورد ثروت جامعه میگویند . سازمان امنیت و میدان تیر و زندان و شکنجه گاه میسازند ، شهربانی و ارتش را بجان مردم می اندازند کتابهای خوب را بنام کمونیستی بودن آتش میزنند که مباد از زحمتکشان این چیزها را بدانند ، مباد ادرهم جمع شوند و کاری نکنند . در کشور ما هم همینطور است . به لطف زحمت کارگران نفت این طلای سیاه از زیر خاک بیرون می آید ، به لطف زحمت

زحمت همه کارگران معادن بنادر، راه آهن، کوره ها کارخانه های نور و ذوب آهن و غیره نفت و مس و آهن و آهک و آجر و سیمان و این جور چیزها بدست می آید. از تصدق سرکارگران پارچه بافی ها، دخانیات، ماشین سازیها، نخ ریزی ها، و تمام کارخانه های دیگر، محصولات دیگر بوجود می آید. از نیروی کار، از زحمت همه کارگران و زحمتکشان دیگر در دهات در شهرها و در جاده ها، بقیه محصولات کار جامعه بدست می آید. از نتیجه فعالیت همه زحمتکشان است که ثروت جامعه ما بدست می آید. از صرف نیروی کار ما کارگران و زحمت همه زحمتکشان است که جامعه ساخته شده است. آنوقت سرمایه داران و وزارت کار بما میگویند: « محصولات کارخانه نتیجه زحمت مشترک کارگرها و کارفرما است » که باید بین ما و سرمایه داران تفاهم و درستی باشد. هرکدام سهم خودمان را بگیریم. سازمان امنیت و وزارت کار هم میگویند سندیکاها جای اعتراض و مخالفت با سرمایه دارها و دولت آنها نیست بلکه جای دوستی و گفتگو است. دولت میگوید: « ثروت جامعه نتیجه کوشش دولت تحت رهبری های فلان آقا است ». واقعیت آنست که فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان است که نتیجه کوشش دولت و وزارت کار و سازمان امنیت او و زورگوئی استبداد، جنایتکاری و وطن فروشی سرمایه داران و وابسته و کارگر کشوفک و فامیل و تخم و ترکه مفتخور آنهاست. اینکها اینها محصول ثورت جامعه، محصول نیروی کار کارگران، محصول زحمتکشان را غصب میکنند، میان خود تقسیم میکنند، خرج جشن و خوشگذرانی و ساختن کاخ و مسافرت و فسق و فجور خودشان میکنند، خرج سازمان امنیت و شهربانی و توپ تفنگ میکنند، بخاطر اینست که کارگران متحد نیستند. ما اتحادیه های واقعی مخفی خودمانرا نداریم، حزب راهنما و رهبر طبقه خود را نداریم، از بقیه

زحمتکشان جدائیم ، آنها هم مثل ما نه اتحادیه‌های واقعی خودشانرا دارند و نه کسی که راه و چاه را نشان بدهد .
تا موقعیکه ما بدون اتحادیه ، بدون تشکیلات و برنامه ، جدا از زحمتکشان دیگر ، خودمان در هر کارخانه و کارگاه سروصدائی می‌کنیم و دست و پائی می‌زنیم و بعضی وقتها اضافه‌حقوق چندرغازی می‌گیریم ، اوضاع به همین صورت میماند . آنوقت باز هم وزارت کار و دولت و دربار فاسد که میدان را خالی می‌بینند ، به چرندگوئی‌ها و گول زدن مردم مشغول میماند . دائم بهم نان قرض میدهند ، دولت از سرمایه دار تعریف میکند ، سرمایه دار از دولت . هر دو از سازمان امنیت تشکر میکنند و آنرا بجان کارگر و دهقان می‌اندازند . سرمایه داران خارجی برای دولت کف می‌زنند و شریکهای ایرانی‌شان دست رهبر کشور را می‌بوسند و دولت و هم سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان را که همکار خودش هم هستند تشویق میکند . فتوایهای درباری که همه دست همه‌شان هستند ، برای همه شان به به و چه میگویند . و ما کارگران همچنان جان می‌کنیم ، ثروت می‌سازیم ولی در فقر و فلاکت زندگی می‌کنیم . گرسنه و مریض بدون هیچ آینده‌ای و اطمینانی کار می‌کنیم . دائم تهدیدمان میکنند ، اخراجمان میکنند ، مزدمان را بالا میکشند ، صدایمان هم که در بیاید فحشمان میدهند ، کتکمان می‌زنند تحقیرمان میکنند و به گلوله مان می‌بندند . چرا ؟ چون ما متشکل نیستیم ، چون ما جدا جدا هستیم . ما ضعیفیم . اتحادیه‌های واقعی خودمانرا نداریم ، حزب طبقه خودمانرا نداریم . بقیه زحمتکشان همدستان نیستند . حکومت از سرمایه دارهای بزرگ و فتوایهای شریک سرمایه دارهای خارجی است تشکیل شده . دولت ، دولت آنهاست . دارو دست سرمایه داران و مرتجعین حق نفس کشیدن را از همه گرفته است .

ب - زحمت و انواع آن :

دیدیم که زحمت ، یعنی نیروئی که انسان پای ساختن محصولی تلف میکند ، عمری که صرف ساختن چیزی میکند ، عرق جبین و زور بازوری کارگران و بقیه زحمتکشان است که فدای تولید میشود . این زحمت آن چیز است که به کالاهای محصول کارما ، ثروت و ارزش میدهد . ولی دیدیم که ارزش کالاها خودش به دو قسم است ، ارزش خصوصی یا ارزش مصرف ، و ارزش عمومی کالا یا ارزش مبادله . پس زحمت هم که جوهر این دو نوع ارزش است ، خود به دو نوع وجود دارد . یکی زحمتی که انسان میکشد که ارزش مصرفی را بوجود بیاورد ، یعنی زحمتی که محصول مفیدی میسازد . این زحمت مفید یا کار مفید است . ولی بعلاوه ، همین زحمتی که انسان کشیده ، مهم نیست که چه چیز مفیدی ساخته است ، یک زحمتی است که ارزش عمومی کالا یعنی ارزش مبادله بوجود آورده است ، یعنی زحمتی عمومی است زحمتی است اجتماعی . مثلاً " ماهیگیری که در روز ۱۰ ماهی میگیرد و خیاطی که در روز یک دست لباس میدوزد وقتی اجناس خود را برای مبادله به بازار میآورند ، کالاهای خود را با ارزشهای مصرف مختلف (ماهی برای سیر کردن شکم و لباس برای پوشاندن بدن) میفروشند ، نوع زحمتی که ماهیگیر کشیده از نوع زحمتی که خیاط کشیده متفاوت است ، یکی ماهیگیری کرده و دیگری خیاطی ولی زحمتی که هر دو کشیده اند ، در عین حال حالتی عمومی دارد که دیگر به نوع مخصوص ماهیگیری یا خیاطی مربوط نیست . خیاط با زحمتی که کشیده ، بوسیله فروش محصول زحمتش (یعنی لباس) میتواند حاصل زحمتهای دیگر (مثل ماهی ، پنیر ، نان ، گوشت) را بخرد . پس زحمت او خاصیت عمومی هم دارد .

او وقتی در یک اجتماع تولید کنندگان کالا کار می‌کند، کارش خاصیت عمومی و اجتماعی دارد، از نظر جامعه معتبر است و بجایش حاصل زحمات دیگر را می‌دهند. پس تولید کنندگان یک جامعه تولید کالائی برای تولید محصولات خودشان، یعنی کالاها، کار اجتماعی می‌کنند. یعنی در هر کالائی مقداری کار اجتماعی نهفته است که اگر در کالای دیگر همین مقدار کار اجتماعی نهفته باشد این دو کالا با هم عوض میشوند، هم ارزش و هم قیمت میشوند. پس ارزش کالاها را مقدار کار اجتماعی که در آن وجود دارد معلوم میکند. اجتماع بعد از مدتی که تولید کالائی در آن زیاد میشود با تجربه می‌فهمد که در هر چیز چقدر کار اجتماعی است و برای همین مقداری معین از یک کالا را با مقدار معین کالای دیگر عوض میکند. مثلاً "اگر در بازار دو عدد ماهی با یک کت هم قیمت است یا خیاط و ماهیگیر حاضرند این دو را باهم عوض کنند، این نشان می‌دهد که مقدار مساوی کار اجتماعی در دو عدد ماهی و یک کت موجود است. حال نه ماهیگیر این را میداند و نه خیاط ولی با تجربه و در زندگی فهمیده اند که دو عدد ماهی هم ارزش یک کت است. البته اگر یک ماهیگیر چند روزی بدشانسی بیاورد و نصف سابق ماهی بگیرد کسی نمی‌آید بگوید تو خیلی زحمت کشیدی کار زیادی کردی پس باید مثل سابق پول بگیری یا قیمت ماهی هایت دو برابر بشود، کسی نمی‌گوید همانقدر که سابق زحمت می‌کشیدی حالا هم کشیده‌ای بنا بر این محصولت دو برابر می‌ارزد، خیر! در یک جامعه سرمایه داری تولید کالائی، به کسی از این دلسوزیها نمیکنند، ولی اگر مثلاً "دریائی که همه ماهیگیرها از آن ماهی می‌گیرند ماهی اش کم بشود و یاد ر فصل

زمستان ماهی کم گرفته بشود، آنوقت چون این کم بودن محصول و زحمت زیادتری که در هر ماهی موجود است از طرف همه ماهیگیرها گفته میشود و اجتماع هم به تجربه اینرا فهمیده، آنوقت قیمت ماهی هم بالا میرود یعنی ارزش آن بیشتر میشود. پس ارزش کارها را مقدار کار یا زحمت اجتماعی موجود در آن معلوم میکنند. این مقدار کار بوسیله اندازه گرفتن مدتی که کار طول کشیده است معلوم میشود. پس کالاهائی که در آنها مدتهای مساوی کار اجتماعی موجود است، ارزشهای مبادله مساوی دارند.

حالا ممکن است بگوئیم اگر ارزش یک کالا با مدت زمان کار اجتماعی که در آن موجود است اندازه گرفته میشود، پس آدم هر چقدر تنبل تر باشد و ساختن یک محصول را بیشتر طول بدهد ارزش محصولش بیشتر میشود، ولی اینطور نیست. برای ساختن هر کالائی مدتی کار اجتماعی لازمست که در شرایط عادی مقدار متوسط مهارت و تندکار کردن تولید کننده مقدار معینی است و کالاها روی این حساب باهم مبادله میشوند و هر تولید کننده ای که ساختن کالا را بیش از این طول بدهد در قیمتی که در بازار برای کالایش میگیرد فرقی نمیکند. هر کالائی هم که مدت زمان کار اجتماعی لازم برای ساختن آن کوتاه تر باشد قیمت آن کمتر میشود. یعنی مثلا "محصولات یک کارخانه که حاصل کار کارگرانست و بصورت کالا در بازار فروش میرود، قیمت معینی دارد که بسته به مدت کار اجتماعی لازم برای تولید آنهاست، یعنی مدت زمانیکه کارگران با سرعتی که کار میکنند و مهارتی که دارند برای ساختن این محصولات لازم دارند. حال سرمایه دار که دلش میخواهد کالاهای ارزانتری به بازار ببرد تا مشتری بیشتری پیدا کند و از رقبای خودش جلو بزند و بیشتر پول در بیاورد،

برای ارزان کردن قیمت کالاها پیش چند راه دارد .

۱ - مزد کارگرها را کمتر کند . این کاری هست که همه سرمایه دارها تا آنجا که بتوانند میکنند و کرده اند . چون هرچه خرج تولید کمتر بشود ، قیمت محصولات هم کمتر میشود . ولی این کم کردن مزدها هم حدی دارد چون بالاخره باید کارگر زنده بماند تا بتواند نیروی کار خود را بفروشد . در ضمن کارگرها با اتحاد و همکاری باهم اعتصاب و اعتراض میکنند و نمیگذارند که حقوقشان از حداقل لازم هم پایین تر برود . با این حال سرمایه داران تا آنجا که میتوانند دستمزدها را پایین نگاه میدارند .

۲ - سرعت و مهارت کارگرانرا بیشترکنند و آنها راواداربه کار تندتر و مواظبت بیشتر از کالاها بکنند که کمتر خراب بشود . و باین صورت مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید را کمترکنند و تولید را بیشتر تا هم جنس بیشتر و هم ارزانتر به بازار بدهند . این با زوری که سرمایه دار در حالت قبلی میگویدفرقی ندارد . چون کارگر در مدت روز نیروی کار بیشتری را از دست میدهد و جان بیشتری میکند و میدانیم که کارگر نیروی کار خودش را میفروشد و نه کارش را ، برای همین کارگر روزانه نیروی کار بیشتری از دست داده است (چون بهتر و تندتر کار کرده) ولی همان مزد سابق را گرفته . اما چون همان مدت سابق (یعنی روزی ۱۵ - ۱۲ ساعت) را کار کرده و همان حقوق سابق را گرفته بنظرش فرقی نمیرسد . پس اینکار گول زننده تر است و سرمایه دارها این کار را بیشتر می پسندند . برای همین است که در بعضی کارخانه ها کلاسهای آموزشی برای کارگران باز کرده اند تا آنها را ماهرتر بکنند و به آنها یاد بدهند که چطور تندتر کار بکنند . با اینکه در بعضی کارخانه ها ماشینهای جدیدتر و تندتر میخرند و کارگر

هم مجبور میشود تندتر کار بکند . وزارت کار که خدمتگزار سرمایه - دارهاست در رادیو و تلویزیون همیشه پدران به کارگرها نصیحت میکند که تندتر و بهتر کار بکنند و مواظبت بیشتری از کالاها و ماشینها بکنند . یا اینکه بدستور سرمایه داران و دولت طرفدار سرمایه داران بزرگ که خودش هم سرمایه دار بزرگی است ، کلاسهای آموزشی مثل " صندوق کارآموزی " درست میکند و قانون میگذراند که همه کارگرانی که در کارخانههای بزرگ کار میگیرند باید با اجازه این " صندوق کارآموزی " باشد و قبلاً " از اینجا گواهینامه گرفته باشند . تا بهتر بر سرمایه - دارها بهره برسانند و جیب او را پرکنند . (این صندوق و قانون سال ۱۳۵۰ تصویب شده و ادعا میشود که تا بحال حدود ۲۱/۰۰۰ نفر را کارآموزی کرده است) سرمایه دارها و وزارت کار ضد کارگر و دولت و همه مفتخورها و زورگوها خوب میدانند که با مجبور کردن ما به تندتر کار کردن و بهتر کار کردن مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید کالاها کمتر میشود و در نتیجه کالای بیشتر و ارزان تر درست میشود یعنی نیروی کار بیشتر از ما میگیرند ولی همان مزد سابق را ما میدهند چون ظاهراً " همان ۱۰ یا ۱۲ ساعت سابق را در روز کار میکنیم - و یا اینکه دلمان را بعنوان کارگر ماهر خوش کنند و چند قران هم در ماه بیشتر بدهند که صدایمان در نیاید ولی ما میدانیم که ما نیروی کارمانرا میفروشیم و حالا که تندتر کار میکنیم نیروی کار بیشتر فروخته ایم و همه نیروی کارمان که تنها دارائی ماست و فقط تا موقعیکه سرپا هستیم بدرد میخورد ، با ارزشتر شده است . پس ما بیشتر استثمار میشویم ، به اصطلاح بهره دهی مان بیشتر میشود ، ما را بیشتر میدوشند .

ببینید دکتر گلپور مدیر عامل " صندوق کارآموزی " در مورد هدف این صندوق چه میگوید :

« صندوق کارآموزی میکوشد که با تربیت کارگران ماهریا تکمیل آموخته های کارگران آنها را باتخصص بیشتر آماده خدمتگزاری به صنایع ایران کند و کارگرانیکه باین ترتیب تخصص پیدا میکنند صاحب ارزش اجتماعی بیشتری میشوند و نیاز جامعه و بویژه کارفرما بوجود آنها اجتناب ناپذیر میشود. » در نتیجه پیشرفت مهارت و بهره دهی کارگران، کالاهای تولیدی از نظر مرغوبیت و بهای تمام شده، قابلیت عرضه بیشتری در داخل و خارج کشور پیدا میکنند. » (مجله « کارگران » نیمه دوم خرداد ۵۳)

بعلاوه وزارت کار دولت دستمزدها را روی حساب درجه مهارت و تندکار کردن تعیین میکند تا بتواند دستمزد کارگرهای غیر ماهرو معمولی را پائین بیاورد. برای همین « طرح طبقه بندی مشاغل » را تصویب کرده و میخواهد اجرا کند تا بین کارگرهای ماهر و غیر ماهر، سابقه دار و تازه وارد دودستگی بیاندازد. هم استعمار بیشتر بکندو هم تفرقه بیاندازد. پس نباید به هیچ وجه گول کلکهای سرمایه داران و وزارت کار را خورد. هر چه بعلت ماشین های جدیدتر یا کارتندتر و بهتر، تولید بیشتر میشود، لاقبل بهمان اندازه هم باید برای همه کارگران کارخانه، بدون تبعیض گذاشتن وجدائی انداختن بین کارگاههای مختلف، تقاضای اضافه دستمزد کرد. اتحادیه های واقعی که لازم داریم و اطلاعاتی که احتیاج داریم برای یک چنین کارهائست - برای مقاومت در مقابل زورگوئی ها و تجاوزها و حقه بازیهای سرمایه - دارها و وزارت کار است. برای آنست که بتوانیم سندیکاهای خودمانرا دور از چشم آنها و دور از دست سازمان امنیت داشته باشیم، تا همه کارگران کارخانه ها و کارگاهها را به ضد آنها همدست و متحد کنیم.

سئـوالـات :

- ۱- ارزش مصرف چیست و آیا همیشه محصول زحمت انسان است؟
 - ۲- ارزش عمومی چیست؟ و چه چیز آنرا بوجود میآورد؟
 - ۳- فرق ارزش عمومی کالاها و محصول برای مصرف شخصی چیست؟
 - ۴- ارزش عمومی و مبادله چه موقع یکی و چه موقع دو چیز مختلف اند؟
 - ۵- چرا فقط کار را بایست جوهر ثروت بخش دانست؟
 - ۶- دو نوع زحمت (کار مفید و کار اجتماعی) چه فرقی باهم دارند؟
 - ۷- ارزش کالا را چه چیز تعیین میکند؟
 - ۸- سرمایه داران چطور از این قانون به ضد کارگران استفاده میکنند؟
 - ۹- این حقه های سرمایه دارها و وزارت کار ضدکارگری آنها، مثل " صندوق کارآموزی " و " طرح طبقه بندی مشاغل " برای چیست؟
 - ۱۰- چطور میتوان در مقابل تجاوزها و حقه های سرمایه دارها و وزارت کار مقاومت کرد؟
-

۴ - موزیکری کالا در جامعه تولید کالائی :

در جزوه دیگری که درباره دستمزدها و حقه‌هایی که سرمایه‌داران بکمک وزارت کار و دولت به کارگران میزنند مطالعه کردیم ، دیدیم که چطور دستمزدهای پانزدهی یکبار یا ماهانه ای که کارگران از سرمایه داران میگیرند روابط استثماری سرمایه داری را در خودش قایم کرده است . ظاهرش خیلی گول زننده است . خیلی ها حتی میگویند که اگر سرمایه داران فقط کمی بیشتر ، باندازه زندگی بهتری به کارگران بدهند حقشان را داده اند . سازمان امنیت و وزارت کار هم در سندیکاهای قلابیشان دائم از همکاری و مشورت کارگر و سرمایه دار حرف میزنند . کارگرانرا موظف به ممنون بودن از سرمایه دار و دولت و حکومت میکنند که بجا کار داده اند . همه اینها میگویند کارگر در مقابل کاری که میکند حقش را میگیرد میگویند سهم سرمایه دار و سهم کارگر هر کدام حساب جدای خودش را دارد . ولی دیدیم که مزدها چطور روابط استثماری را پنهان میکنند ، چطور محصول کارخانه نتیجه زحمت کارگرانست و سهم سرمایه دار دزدی ایست که از کارگران میکند .

حالا میخواهیم بدانیم که تولید کالائی که اساس جامعه سرمایه داریست و شیوه ایست که جوامع سرمایه داری با آن صورت تولید میکنند چگونه قیافه واقعی و زشت سرمایه داری را می پوشاند . چگونه دلایل دروغی فقر و فلاکت کارگران و دیگر زحمتکشان را قایم میکند و بجای آن دلایل دروغی ، نشان میدهد که چگونه مسبب اصلی تمام بدبختیها و رنج و محنتی که اکثریت تولیدکننده جامعه میکشد ، سرمایه داریست ولی تولید کالائی طوری است که سرمایه دارها و دولت طرفدار آن و همه کسانی که مجیش را میگویند ، گناهها را گردن چیزهای دیگر

میاندازند و همیشه خود طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان را باعث ناراحتی و فساد و فقر خودشان میدانند. قبلاً " دیدیم که اشکال اساسی که در جوامع سرمایه داری وجود دارند اینها هستند:

۱- تولید اجتماعی است و محصول اجتماعی توسط گروههای بزرگ کارگران تهیه میشود ولی عده معدودی مفتخور و زورگوی سرمایه دار محصول را غصب میکنند.

۲- تولید اجتماعی است و وسائل تولید اجتماعی یعنی وسائل تولید گروهها و دسته های کارگران است، ولی مالکیت ابزار تولید خصوصی است. یعنی یک مشت دزد گردن کلفت به پشتیبانی دولت و توپ و تفنگش، ماشینها و دستگاهها و کارخانه را مال خودشان کرده اند. مودیگری کالا در جامعه تولید کالائی و چشم بندی که در تولید کالائی بوسیله سرمایه داران انجام میشود، تبلیغات و مزخرفاتی که بوسیله جیره خواران و کلاهبردارهای خودشان بین کارگران و بقیه مردم زحمتکش میکنند، و رشوه ای که برای بعضی تحصیل کرده ها و آخوندها میدهند، همه میخواهند این دو اشکال اساسی جوامع سرمایه داری را قایم کنند و غصب محصول بوسیله سرمایه دار و مالکیت ابزار تولید بوسیله او را موجه و طبیعی جلوه بدهند.

واقعیت در جامعه سرمایه داری چیست؟ ارزش کار را چه چیز تعیین میکند؟ دیدیم که مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید آن.

دو کالا چه وقت باهم مبادله میشوند؟

وقتی ارزشهای مبادله مساوی داشته باشند یعنی وقتی مدت کار اجتماعی لازم برای تولید هر دو مساوی باشد.

پس بوجود آورنده ارزش کالاها چه کسانی هستند؟

کسانیکه کار اجتماعی لازم را برای تولید آنها میکنند، یعنی

کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کننده .

پس مبادله کالاها یعنی چه ؟

یعنی محصول کار عده ای از کارگران و زحمتکشان با محصول کار عده ای دیگر از کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کننده ، مبادله میشود .

اگر حکومت دست کارگران و دیگر زحمتکشان تولید کننده بود چه میکردند ؟

با هم همکاری میکردند ، کار را بین خود برای آسایش و احتیاجاتی که داشتند ، برای زندگی راحت تر همگانی تقسیم میکردند ، می دیدند چه چیز احتیاج دارند و آنها را تولید میکردند ، نیروی کار اجتماعی لازم برای تولید آنها را معلوم میکردند و بهر کس با اندازه کار اجتماعی که کرده از محصول کل اجتماع میدادند و از هر کس هم همانقدر که در قوه و توان اوست و باعث ناراحتی جسمانی اش نشود کار انتظار داشتند و جبراناش را بقیه میکردند .

ولی در جامعه سرمایه داری که حکومت سرمایه داران برقرار است و روابط استثمار سرمایه داری وجود دارد و دولت ، دولت آنهاست و تولید ، تولید کالا برای سود و منفعت سرمایه دارهاست وضع طور دیگریست ، سرمایه داری بکمک رمز و اصطلاحی که در تولید کالائی و موزیکری که در کالا است ، تمام حقایق بالا را عوضی نشان میدهد .

موزیگری کالا در چیست؟

الف - کالا ، ارزش کالا

قبلا " در بخش ارزش کالاها خواندیم که ارزش عمومی محصولات فقط وقتی واقعا " معلوم میشود که این محصولات برای فروش یا معامله با پول یا محصولات دیگر مبادله میشوند . کار اجتماعی هم که برای بوجود آوردن این ارزش عمومی شده هیمنطور است . یعنی کاری که برای تولید یک محصول بکاررفته و فقط وقتی این محصول کالا میشود ، که معامله شود ، است که کاریست اجتماعی و نه فقط کاری مفید . مثلا " یک خیاط که با کار مفید خیاطی خود یک کت میدوزد ، یک ارزش مصرف بوجود میآورد . اگر کت را خودش بپوشد ، کاری که کرده و ارزشی که بوجود آورده همان کار مفید و ارزش مصرف یک کت است است و وسلام . خیاطی کرده که تنش را بپوشاند ، همین و بس . اگر همین خیاط کتی که میدوزد بفروشد و با آن چیزهایی که احتیاج دارد بخرد ، یعنی محصول کارش را مثل یک کالا بفروشد و یا با جنسهای دیگر معامله کند ، آنوقت دیگر نمیشود گفت که خیاطی کرده که تنش را بپوشاند ، باید گفت که خیاطی کرده که چیزهایی که احتیاج دارد بخرد . اگر یک نانوا هم با نانی که می پزد همین کار را بکند آنوقت نمیشود گفت که نان پخته تا شکمش را سیر کند ، نان پخته که چیزهایی که احتیاج دارد بخرد . پس آن خیاط و این نانوا ، درست است که یکی خیاطی کرده و یکی نانوائی ولی هر دو کار کرده اند برای آنکه چیزهایی که میخواهند داشته باشند . برای همین است که کارشان عمومی یا اجتماعی است نه خصوصی و برای مصرف خودشان ، ارزش عمومی برای مبادله یا ارزش مبادله ساخته اند . پس خاصیت اجتماعی

کار، (عمومی بودن کار که ربطی به نوع معین آن ندارد) فقط موقع مبادله کردن محصولات کار یعنی کالاها است که معنی پیدا میکند. فقط موقعیکه نانوا و خیاط محصولات خودشانرا (نان و کت) مثل کالا میفروشند و یا با محصولات دیگر بازار معامله میکنند است که دیگر مهم نیست نانوا نانوائی کرده و خیاط، خیاطی. مهم اینست که هر دو کار کرده اند (برای همین این کار عمومی واجتماعی است) و توانسته اند کالاهای دیگر مورد احتیاجشانرا بخرند. پس مبادله محصولات کار (با پول یا محصولات دیگر) به کار خصوصیت اجتماعی میدهد. قبلا " هم خواندیم که دو کالا چون مقدار معینی کار اجتماعی در آنها هست (یعنی زحمت متساوی برای مثلا " یک کیلو نان و یک سیر چای کشیده شده است) با هم عوض میشوند (یک کیلو نان و یک سیر چای عوض میشود یا هم قیمت است) .

خلاصه مطلب این میشود که اتفاقی که موقع مبادله دو کالا می افتد اینست :

۱- زحمتی که برای ساختن آنها کشیده شده خصوصیت کار اجتماعی میگیرد.

۲- مقدار زحمت برای ساختن فلانقدر از این کالا (یک کیلوانان) و فلانقدر از آن یکی کالا (یک سیر چای) برابر میشود.

۳- آنوقت یک کیلو نان با یک سیر چای معامله میشود. (و یا با پول یک کیلو نان میشود یک سیر چای خرید) .

این حساب و کتاب و قانون معامله است.

اما مردم موقع خرید و فروش نمیآیند اول بگویند کار ما خصوصیت اجتماعی گرفته، بعد مقدار زحمتی که برای ساختن این کالا و آن

کالا کشیده شده حساب کنند ، و آنوقت مقدار معینی از آنرا با مقدار معینی از این عوض کنند و یا هم قیمت بدانند . نه ، مردم اینکار را نمیکنند . اجتماع به تجربه ارزش مبادله هر کالا را معلوم کرده و در بازار هم قیمت هر کالائی معلوم است ، اینکار آنقدر "جداندرجد" انجام شده که اصلاً "کسی فکر اینکه زوی چه حساب و کتابی مقدار معینی از کالاها باهم معامله میشوند و یا هم قیمتند ، نمیافتد . حتی خود ما تا قبل از مطالعه مان اینرا نمیدانستیم کسی هم اصلاً "نمیداند در یک کالا چقدر کار اجتماعی وجود دارد و چقدر برای آن زحمت کشیده شده . برای همین است که بنظر میآید ارزش یک کالا را کالای دیگر معلوم میکند و نه مقدار کار اجتماعی در آن ، نه اینکه چقدر برایش زحمت کشیده شده است .

مثلاً " همه فکر میکنند که ارزش و قیمت یک جفت کفش و دو کیسه سیمان یکی است چون " هر دو به یک اندازه بدردمیخورند " یا اینکه " مردم برای هر دو یک اندازه بیشتر پول نمیدهند " ، یا اینکه " کسی که میخواهد کفش بخرد همانقدر یک جفت کفش برایش مهم است که کسی که میخواهد ساختمان بسازد برایش دو کیسه سیمان " ولی بهر حال همه میدانند که یک جفت کفش با اندازه دو کیسه سیمان میارزد . یعنی ارزش یک کالا (یک جفت کفش) بوسیله کالای دیگر (سیمان) معلوم میشود . برای همین است که میگوئیم کالا مودی است . ارزشش بخاطر این است که برایش زحمت کشیده شده یعنی مقدار معینی کار اجتماعی در آن وجود دارد ، اما بنظر میرسد که چون اینقدر بدردمیخورد و یا کسی برایش اینقدر بیشتر نمیدهد است که فلانقدر میارزد . مودیگری ، اصلی در تولید کالائست . در نوع تولیدی که مردم جدا جدا تولید میکنند بدون آنکه خودشان بدانند کارشان خصوصیت

اجتماعی میگیرد. برای همین در تولید کالای کالای مثل یک پرده جلوی چشم همه را میگیرد. همه کالا را می بینند ولی نمیدانند روی چه حسابی و کتابی آنقدر میارزد. نه کسی میداند که کار اجتماعی موجود در کالاها است که ارزششان را معلوم میکند و نه اینرا که چقدر کار اجتماعی در آنها هست. برای همین ارزش یک کالا را کالای دیگر معلوم میکند. هیچ چاره ای جز اینکه بگویند یک جفت کفش باندازه دو کیسه سیمان میارزد نیست.

حال ممکنست بگوئیم خوب، باشد، بگذار همه فکر کنند که یک کالا چون اینقدر بدرد میخورد و یا برایش اینقدر بیشتر پول نمی دهند است که فلانقدر ارزش یا قیمت دارد. بگذار کالا مودی باشد و تولید کالای موز دیگری کند. چه فرق دارد!؟ بهر حال کالاهای هم ارزش مبادله میشوند. تازه اگر ارزش کالاها و مقدار کار اجتماعی موجود در آنها معلوم میشد و اول کار اجتماعی لازم در دو کالا اندازه گرفته میشد و بعد ارزشهای مساوی باهم معامله میشدند، تازه آنوقت هم مثل حالا کالاها با ارزش مساوی باهم معامله میشدند!... البته این صحیح است که تازه آنوقت هم اگر دولت؟ دولت سرمایه دارها بود و ابزار تولید مال سرمایه دارها، طبقه کارگر استثمار میشود، و خلاصه اوضاع یک جامعه سرمایه داری فرقی نمیکرد. آنوقت مهم نبود ارزش چطور حساب میشود. منتهی این یکی از دلائل مهمی است که در جوامع سرمایه داری، دولت، دولت سرمایه دارهاست، و طبقه کارگر این چیزها را نمیداند تا گول تبلیغات و مزخرفات سرمایه دارها و دولتشان را بخورد. اگر طبقه کارگر اینها را بداند متحد و متشکل میشود، نقش مهم خودش را در تولید ثروت اجتماع میفهمد و حق و توانائی خود را در داشتن دولت و حکومت خودش تشخیص میدهد. موز دیگری تولید

کالائی و کالا و تبلیغات و مزخرفاتی که سرمایه داران و دولت آنها بخورد طبقه کارگر و همه مردم زحمتکش داده است ما را گول میزند. ببینیم چطور این کار میشود:

اولا " - اگر ارزش هر کالا بوسیله کالاهای دیگر معلوم میشود و این معامله هم روی این حساب باشد که یکی باندازه دیگری بدرد میخورد و کسی بیشتر از این برایشان پول نمیدهد و یا حاضر به معامله جور دیگر نیست، و روی این حساب باشد که دو کالا هم قیمتند و یا با هم عوض میشوند، پس مزدی که کارگر میگیرد چیست؟ یعنی پولی که کارگر میتواند با آن یکماه زندگی کند چیست؟ مگر نه اینکه به هر کارگر هر ماه مقداری کالا داده میشود (مقداری غذا، لباس، استفاده از چهار دیواری خانه و غیره) یعنی باندازه ارزش مقدار معینی از اینها، پول میدهند؟ پس این مقدار کالا در مقابل ارزش کدام کالا داده شده است؟ ارزش مبادله مزد با چه چیز عوض میشود و چه چیز را فراهم میکند؟ کارگر چه چیز داشته که با این مقدار کالا عوض کرده است؟ کارگر که همیشه کار میکند، پس لابد کار او کالاییست که داده و حتما " مزدی که گرفته کالاییست که گرفته است! پس ارزش یکی مساوی ارزش دیگریست، یکی باندازه دیگری بدرد میخورد. یعنی کار کارگر باندازه مزدش بدرد میخورد. کسی بیشتر از این برای کار او پول نمیدهد. کار او باندازه مزدش میارزد، پس سرمایه دار هم مثل هر کس دیگر با کارگر معامله میکند، پس این غلط است که سرمایه دار محصول زحمت کارگر را تصاحب میکند پس این غلط است که کارگر استثمار میشود، پس این غلط است که مزد فقط بخش ناچیزی از ارزشی است که کارگر تولید کرده. اینها همه غلط اند. یعنی این صحیح است که سرمایه دار کالای کارگر را گرفته و ارزش آنرا هم داده

(مزد) . کالاهای دیگر را هم مصرف کرده (ابزار تولید خودش را) و کالاهای جدیدی (محصولات کارخانه) بوجود آورده و البته حق دارد هر کاری میخواهد با آنها بکند و اختیار دار آنهاست . ولی ما میدانیم که این دروغ و مزخرف است این چیز است که سرمایه داران میگویند ، این همانست که در کشور ما سرمایه داران و طرفداران نشان میگویند تا طبقه کارگر را گول بزنند و زحمتکشان دیگر را هم فریب بدهند . تا بتوانند بقیه مردم را طرفدار خودشان بکنند ، تا بقیه مردم حرف کارگر و زحمتکش را قبول نکنند تا بقیه مردم (دانشجویها و محصل ها و کاسب و غیره) را از طبقه کارگر جدا کنند . این همان چیز است که وزارت کار و دولت میگویند . مگر وزارت کار نمیگوید کارگران باید در سندیکاهای مطابق میل دولت و وزارت کار بیایند تا با سرمایه دار و کارفرما معامله بکنند ؟ مگر تمام حرف وزارت کار و دولت حقه باز و مودی این نیست که کارگر حق خودش را میگیرد ، بهمان اندازه که کالایش یعنی کارش ارزش دارد پول میگیرد و همین هائی را که دارد برایش کافیست ؟ باید منتظر رحم و کرم دولت باشد و دائم او را دعا کند و به دست بوسی وزیر و درباریهای دزد و بی شرف که مثل زالو خون کارگر و بقیه زحمتکشان را می کشند و چاق میشوند برود ؟ تا اینها تصدق سربچه هایشان به کارگرا و عده بدهند و از کیسه خلیفه (یعنی از ثروتی که کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کرده اند) مقداری بیشتر بدولت و وزارت کار بدهد تا وزیرها و مدیرکل های خوک صفت همه را یکجا بالا بکشند ؟ مگر همه حرف وزارت کار و کارفرما این نیست که کارگر و کارفرما باید باهم عادلانه معامله کنند ؟ همانطور که معامله کننده کالاهای دیگر باید با انصاف باشد ؟

اگر ما موزیگری تولید کالائی و کالا را ندانیم گول اینها را میخوریم و خیال میکنیم که کار ما هم کالا است که با کالای دیگر عوض میشود، خیال میکنیم ما هم به همان اندازه که کالاها بدردمی خورد پول میگیریم و یا بهمان اندازه که کارمان می‌ارزد کالاهای دیگر مزد میگیریم. پس آنوقت سندیکاهای قلابی را قبول میکنیم، از درست کردن اتحادیه‌های واقعی مخفی خودمان غافل می‌شویم، هوشیاری خودمان را در ساختن اتحادیه‌هایمان و حزبمان، در اتحادمان با دیگر زحمتکشان در از بین بردن حکومت سرمایه داران و فئودالهای درباری گم میکنیم.

ثانیا - اگر ارزش کالاها را کالاهای دیگر تعیین میکند و نه زحمتی که برای آنها کشیده شده است؛ پس هر کس که کالای بیشتری برای فروش و معامله دارد میتواند کالاهای دیگر را بخرد و از زحمات و نعمات جامعه استفاده کند. یعنی آن کسی هر چه میخواهد بدست می‌آورد که کالای بیشتری دارد و نه کسی که زحمت کشیده است. پس سرمایه دار که کالاهای ساخت کارگران را دارد همه چیز بدست می‌آورد و کیف و خوشگذرانی میکند، اتومبیل سواری میخرد، چند تا خانه و باغ و کاخ میخرد، لباسهای گرانقیمت میپوشد و زن و بچه اش را در ناز و نعمت نگاه میدارد، به مسافرت میرود، هر وقت خود یا زن و بچه اش مریض شدند یک اطاق در بست در بیمارستانهای خصوصی میگیرد و یا اگر خواست برای معالجه آنها را بخارج میفرستد و بهترین غذاها و دواها را مصرف میکند. چرا؟ چون ارزش کالاها را ظاهرآ کالاهای دیگر معلوم میکنند نه زحمتی که برایشان کشیده شده، چون کالاهائی که کارگران ساخته اند غصب کرده، چون سهم هر کس از لباس و خوراک و خانه و دوا و تفریح روی حساب اینست که چقدر

کالا دارد و نه اینکه چقدر زحمت کشیده . برای همین است که کارگری که ظاهراً " بجای کالایش (کار) کالای هم ارزش آنرا (مزد) گرفته ، باید با همان حقوق ناچیز خود بسازد ، شکم خود و زن و بچه اش گرسنه باشد ، لباسهایشان پاره و وصله دار ، در آلودگیها و اطاقهای کوچک و پیزوری زندگی کند و عمرش را یا در راه کارخانه و یا در کارخانه تلف کند . رنگ دوا و دکتر را نبیند و یا اگر از فرط مرض و ناراحتی نتوانست کار کند دکتر و دوا ی قلبی حواله اش بدهند ، و این اوضاعی که همه هر روزه میکشیم و می دانیم را قبول کند . چرا؟ چون در تولید کالائی روی حساب اینکه هر کس چقدر کالا دستش است از نعمات و زحمات جامعه استفاده میبرد و کارگر که محصول کارش توسط سرمایه دار دزدیده شده از نعمات جامعه و زحمات متقابل دیگران بی بهره میماند و تنها باندازه ناچیز و بخور و نمیری برای زنده ماندن و کار کردن برای دولت و سرمایه دار از آنها استفاده میکند ولی سرمایه داران ، فئودالهای درباری ، زورگویان و مفتخوران دولت و دربار و عامل سرمایه داران خارجی با غصب محصولات کارگران از تمام نعمات و زحمات جامعه استفاده میکنند و خرج شهربانی و ژاندارمری و سازمان امنیت برای ادامه فرمانروائی و زورگوئی خودشان میکنند .

ثالثاً - اگر قرار باشد که کالا ارزشها را تعیین کند نتیجه اش این میشود که هر کس کالا دارد ارزشهای دیگر را بدست می آورد و آقائی میکند ، پس هر کسی ابزار تولید کالاها را یعنی کارخانه ها ، ماشینها ، دستگاهها و زمینها را داشته باشد بر جامعه حکومت میکند ، یعنی سرمایه دارها که ابزار تولید را دارند بر جامعه حکومت میکنند ، فئودالهایی که بیشتر زمینها را دارند جامعه حکومت

میکنند، دولت، دولت، اینها میشود. انسانهایی که این کالاها را تولید میکنند همراه به بی اهمیتی ای که به زحمتی که در کالا وجود دارد میدهند، فراموش میشوند. کارگران که تولید کننده این کالا هستند چون کالاهایشان غصب میشود، چون ابزار تولید ندارند و وضع فلاکت بار زیر حکومت سرمایه داران و مالکین می مانند، از ما و بقیه زحمتکشان در زیر باطوم شهربانی و زندانهای سازمان امنیت زهر چشم گرفته میشود. باید منتظر رحمت و مروت این بیشرافهای مفتخور باشیم، باید منتظر تصدق سرقاتهای بی مروت باشیم تا دری به تخته بخورد و وزارت مسخره بیمه های اجتماعی یک درمانگاه فکستنی بی دکتر و دوا درست کند تا جلوی آن ساعتها صف بکشیم و قرص و شربت عوضی از دکتر ندیده بگیریم. باید منتظر مزخرفات و بهرحم آمدنهای دولتی ها و فک و فامیل و تخم و ترکه کارگرکش آنها باشیم تا وزارت کار و سازمان امنیت سندیکای دلخواهش را بسازد و کارگران را بامید اینکه چیزی میرسد سر بدواند. باید منتظر الطاف سرمایه داران و کارفرماهای استثمارگر متجاوز باشیم تا سالی چند سالی یکبار چندرغازی با اسم پاداشی و مزایا و « سود ویژه » بگیریم، باید شاهد مرگ تدریجی و زندگی فلاکت بار زن و بچه خود و بقیه کارگران باشیم و خوشگذرانیها و خرجهای دولت و دربار را تحمل کنیم. چرا؟ چون ابزار تولید در اختیارمان نیست، محصولمان غصب میشود، چون تولید کالائست و تولید کالائی و کالاها، مودی و گول زننده هستند.

پس می بینیم که فرق بین تعیین ارزش کالاها بوسیله مقدار کار اجتماعی در آنها، مقدار زحمت در آنها، خیلی با تعیین ارزش کالاها بوسیله کالاهای دیگر فرق میکند. اگر چه ممکنست در هر صورت

دو کالا باهم معامله بشوند ولی روابط تولید کنندگان و صاحبان بازار تولید (سرمایه داران، فئودال‌ها، دولت، درباریه‌های فئودال و سرمایه دار) در تولید کالائی، روابطی است استثماری. این روابط با موزیکری این نوع تولید و موزی بودن کالا روپوشی میشود درست مثل مزدها که روپوش روابط استثماری سرمایه‌داری بودند. طبقه کارگر باید برای از بین بردن هرگونه استثمار کوشش کند.

با از بین بردن مالکیت خصوصی برابر بازار تولید، جامعه ایده‌آل خود و بهشت زحمتکشان را بسازد. جامعه‌ای که در آن نه از تولید برای خرید و فروش و سود بردن شخصی خبری هست و نه از استثمار انسان بوسیله انسان.

سئوال:

۱ - موقع مبادله دو کالا اگرچه مبادله‌کنندگان نمیدانند، ولی چه اتفاقی می‌افتد؟

۲ - چطور در تولید کالائی ارزش یک کالا را با کالاهای دیگر حساب میکنند؟

۳ - چرا فهمیدن فرق بین تعیین ارزش بوسیله تعیین مقدار کار اجتماعی در آن و یا بوسیله کالای دیگر، مهم است؟

۴ - چطور موزیکری تولید کالائی و کالا، مزد را کاری هم ارزش کارگران نشان میدهد و غصب محصولات کارگران توسط سرمایه دار را قایم میکند؟

۵ - چطور موزیکری تولید کالائی و کالا، کارگرانرا از زحمات و نعمات جامعه محروم میکند و چطور استثمار طبقه کارگر مالکیت خصوصی سرمایه داران را طبیعی جلوه میدهد؟

خلاصه کتاب

با مطالعه این جزوه می‌فهمیم که چطور تولید کالای کم‌کم در جامعه فئودالی شروع و بر تولید سر بسته و خود کفایتی فئودالیسم پیروز شد. دیدیم که همراه آن طبقه جدید سرمایه دار و طبقه کارگر بوجود آمد. طبقه سرمایه دار برای بیشتر کردن و توسعه تولید کالای و برای بوجود آوردن روابط دلخواه خود، کارگران را بامید آزادی و شرایط بهتر و رعیتها را بامید زمین، بر ضد حکومت فئودالها و دولتشان شوراند و بزور، حکومت و دولت خود را بوجود آورد و دشمن شماره یک کارگران شد. در جوامع سرمایه داری کنونی تمام این اتفاقات افتاد.

در کشور خودمان، می‌بینیم که باقیمانده های تولید سر بسته و

خود کفایتی فنودالی همراه با روابط آن (ارباب ورعیتی) درخیلی از دهات هنوز مثل سابق است ، در بعضی از دهات که زمینها تقسیم شده اند فنودالها هنوز مقداری از زمینها را دارند . این زمینها بهترین زمینهای دهات است . زمینهایی هم که به دهقانان رسیده بیشترشان کوچک و کمتر از مقدار لازم است . اکثر دهقانان صاحب زمین نان خود را به زحمت درمی آورند و با وجود قرض وقسط زمین ، پاگیر زمین شده اند و مجبور به کار در شهرها هم هستند . دولت بجای اربابهای سابق آمده ، رمق دهقانان را میگیرد . فقط عده خیلی کمی از دهقانان بیشتر از احتیاج خود محصول بدست می آورند و مثل کالا آنرا میفروشند و دستشان به دهندشان میرسد . دهقانانی که زمینهای کوچک دارند و دخلشان هم به خرجشان نمیرسد فقط در جاهائیکه محصول دیگری جز خوراک خودشان میکارند است که مجبور به فروش محصول هستند و تولید کالا میکنند (مثل پنبه کاریها ، توتون ، چای ، چغندر ، صیفی کاریها) . در شهرها و شهرستانها کارخانه های دولتی ، کارخانه های سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانیشان ، و کارخانه های سرمایه دارهای ایرانی محل استثمار کارگران است . امثال همین صاحب کارخانه ها در کارگاهها و کارخانه های کوچک و بزرگ ، طبقه کارگر را در شهر و یا در مزارع دولتی و خصوصی بزرگ در ده استثمار میکند . کارگران و بقیه زحمتکشان در شهرها و دهات از روابط سرمایه داری و بقایای روابط فنودالی رنج میبرند . روابط سرمایه داری که بوسیله سرمایه دارهای داخلی و خارجی خصوصی و دولت سرمایه دار رواج داده میشود ، روابط فنودالی که بوسیله دولت در مؤسسات کشاورزی در دهات ، بوسیله اربابها و درباریهای فنودال حفظ میشود ، روابط استثماری هستند که کارگران ، دهقانان ،

کسبه و همه زحمتکشان شهر و ده را به زنجیر میکشد. حکومت، حکومت سرمایه‌دارهای خارجی و شریکهای ایرانی، حکومت سرمایه‌دارهای بزرگ ایرانی، اربابهای گردن‌کلفت و فئودالهای درباری و شریک خارجی - هاست. تولید کالائی؛ یعنی تولید برای عرضه به بازار، برای فروش کالاها مهمترین نوع تولید در کشور ما شده است. موزیگری تولید کالائی باعث گول خوردن مردم و به نفع سرمایه‌دارانست.

بهترین جامعه برای طبقه کارگر، جامعه ایست که ارزش محصولات بوسیله کار اجتماعی موجود در آن معلوم شود و سهم هرکس از نعمات و زحمات جامعه باندازه مقدار کار اجتماعی که میکند باشد. برای همین، طبقه کارگر باید مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غصب محصول بوسیله مشتی مفتخور و زورگور از بین ببرد و همراه اینها تولید کالائی را به تولید مشترک محصولات مورد احتیاج همه مردم زحمتکش تبدیل کند. جامعه ایکه در آن ابزار تولید متعلق به عموم افراد زحمتکش است. جامعه ایکه در آن، دولت، دولت کارگران و دیگر زحمت‌کشان است، حکومت، حکومت آنهاست. جامعه ایکه در آن برنامه تولید و مقدار کار اجتماعی برای تولید محصولات روی حساب احتیاجی که تولید کنندگان، یعنی کارگران و دیگر زحمتکشان دارند تعیین میشود. این چنین جامعه ای را جامعه سوسیالیستی میگویند. جامعه آزادی کارگران و دیگر زحمتکشان، جامعه ای مانند جامعه کشورهای آلبانی، گره شمالی، ویتنام، جامعه ای که مدت ۴۰ سال در شوروی، همسایه شمالی ما وجود داشت و این کشور را به کشور آزادی زحمت‌کشان به کشور کارگران و دهقانان تبدیل کرده بود، کشوری که امید و افتخار همه کارگران همه کشورها بود. کشور کمک به کارگران و همه زحمتکشان همه کشورها بود، کشوری که به انقلاب ما، به وحدت ما

کمکهای خیلی مهم و زیادی کرد. افسوس که در شوروی، تغییری که در سیاست حزب طبقه کارگرش بعد از استالین رهبر بزرگ کارگران و همه زحمتکشان شوروی، اتفاق افتاد رهبری حزب بدست عده ای افتاد که از ایدئولوژی کارگران یعنی (مارکسیسم - لنینیسم) منحرف شدند که در اصطلاح به اینها «تجدید نظر طلبان»^۱ (رویزیونیستها) میگویند. برای همین باید مواظب ظاهر فریبنده اینجور احزاب که رهبران آنها به منافع ما پشت کرده اند و همچنین طرفداران شان (مثل حزب توده) بود، و باید رفقای دیگر کارگران را هم به ظاهر و حرفهای گول زننده آنها بخصوص حزب توده آگاه کرد.

در مملکت ما از اوضاع فعلی تا جامعه سوسیالیستی که نهضت کارگران و همه زحمتکشان است کارهای زیادی باید کرد. باید حکومت و دولت سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانیشان، فئودالها و سرمایه دارهای درباری را از بین برد. تمام طبقه و کسانی که از حکومت این طبقه و زورگویی دولت جانشان به لب رسیده در این کار به طبقه

۱ - رویزیونیسم یک سیستم فکری است که از چند اصل محدود و مشخص درست نشده بلکه، نتیجه رشد و بقدرت رسیدن عناصر ضد کارگری میباشد. در شوروی بعد از استالین، دارودسته خروشچف بقدرت رسیدند و از بعضی از اصول عام مارکسیسم - لنینیسم (علم رهائی کارگران) تخطی کردند.

مثلاً «اعتقاد به امکان» گذار مسالمت آمیز «از سرمایه داری به سوسیالیسم و «راه رشد غیر سرمایه داری» از انحرافات عمده آنها میباشد که مسلماً «تأثیرات متقابل در برنامه ریزی اقتصادی و سیاستهای خارجی و داخلی دارد.

در کشور توده ای چین پس از مرگ رفیق ماو دارو دسته تنگ - شیائو پینگ و هواکوئو فنگ قدرت را در دست گرفته و عناصر کارگری و صادق حزب کمونیست را تصفیه کردند.

نظریه رویزیونیستی «سه جهان» مشهور میباشد.

کارگر کمک میکنند ، طبقه کارگر برای اینکه زحمتکشان و همه کسانی که با او همراهی میکنند با خود همدست کند قبل از هر چیز باید خودش را مرتب و منظم و متشکل و متحد کند . باید اتحادیه های واقعی کارگران هر کارخانه و هر رشته تولیدی بوسیله کارگران آگاهتر و به کمک کارگران کارکشته و با تجربه که حرفشان میان کارگران تاءثیر میگذارد درست بشود . باید کارگران آگاهتر برنامه برای همه اتحادیه بریزند و بفکر درست کردن حزب رزمنده کارگران (حزب کمونیست) برای سراسر ایران باشند . حزبی انقلابی که هدفش سردستگی مبارزات طبقه کارگر و متحد و متشکل کردن بقیه زحمتکشان باشد ، تا بتواند :

اولا " - مردم را از دست سرمایه دارهای خارجی که در مملکت ماکارخانه و تجارتخانه و کارگاههای بزرگ راه می اندازند و با شریکهایشان دولت را تابع خودشان کرده اند و به دولت زورگوها و مفتخورهایی که مال آنها و شریکهای ایرانیان ، مال اربابهای گردن کلفت و درباریهای فاسد و نوکر خارجی است اسلحه و توپ و تفنگ میدهد ، خلاص کند . این سرمایه دارهای خارجی که دولت و دربار بدون دستور آنها آب هم نمیخورد و همه سرمایه دارهای بزرگ و همه شریکها و همه اربابها و فئودالهای درباری و غیر درباری زیر سایه آنها و با اسلحه و معلمین و افسرهای آنها زحمتکشان را استثمار میکند و حق نفس کشیدن به مردم نمیدهند ، دشمن کارگران و بقیه زحمتکشان و همه مردم هستند .

ثانیا " - تکلیف دهقانان و رعیتها را با دولت و اربابها و فئودالهای درباری و گردن کلفت یکسره کند و زمین کافی و لازم را به همه کسانی که روی زمین زحمت میکشند بدهد .

برای انجام این کارها باید بفکر از بین بردن دولت و دربار که مانع اصلی برای انجام هر دو تا وظیفه ای که گفتیم هستند ، باشیم .

بدون سرنگون کردن این دستگاه زورگو و ضحاک سرمایه داری هیچ کدام از این کارها را نمیشود کرد. باید توجه کنیم که با رفتن شاه کارها درست نشده ما باید تمام این رژیم را که یک رژیم سرمایه داری وابسته به سرمایه داران بزرگ خارجی می باشد سرنگون کنیم باید آمریکائیه را هم اخراج کنیم. اینکار وحدت و هم دست بودن همه کارگرها یعنی طبقه کارگر را میخواهد تا بتوانند بقیه زحمتکشان را هم با خود هم دست کنند. برای همین، طبقه کارگر تشکیلات اتحادیه ای و حزبی اش را احتیاج دارد. ما به اینها احتیاج داریم تا بتوانیم با دیگر زحمتکشان هم متحد شویم تا بتوانیم برای همیشه خودمان را از شر روابط استثمارگری خلاص کنیم. وحدت و تشکیلات ما را از دولت و حکومت طبقه ارجاعی قویتر میکند و آنوقت میتوانیم با زور با تفنگ جواب آنها را بدهیم.

پایان